

العاوده مجله ادب

Adab. Kabul

Vol.10, No.3, Asad-Sumbulah 134

(July-August 1962)

ت نهصدین سالگره وفات

Ketabton.com

پیرہات

آجہ عبداللہ انصاری

د امتیاز خاوند پوهنځی ادبیات

مسئول مدیر حبیب الرحمن هاله

شماره سوم سال دهم

۱۳۴۱

نهمصدمین سالگره وفات

خواجہ عبداللہ انصاری

عارف بزرگ افغانستان قرن ۵ هجری قمری

قرار است ریاست مستقل مطبوعات، بنامی از نظریات نیکت درات
به علماء و دانشمندان کشور نهمصدمین سالگره وفات خواجہ عبداللہ انصاری
معروف به پیر هرات، راطی مراسم خاص در کابل و هرات تجلیل
مینماید.

درین مراسم که هفت روز بطول خواهد انجامید و از نو بر رجال
فضلا و ارادت مندان داخلی خواجہ، ودهای از دانشمندان و شرق شناسان
کشورهای آسیایی و اروپایی نیز شرکت خواهند نمود و هر یک در
روزهای مختلف درباره مقام، افکار و آثار خواجہ خطابه هایی
ایراد خواهند فرمود.

پوهنموی ادبیات از لحاظ ارتباط عامی که با دانشمندان مخصوصاً
شعرا و کشوری دارد لازم دید تا به یاد و بود این روز خجسته این شماره
مجاهد ادب را به صورت فرق العاده به سبک و آثار خواجہ نخصیص
داده و باستان پربرگات شان تقدیم نماید.

شرح حال خواجه عبداللہ انصاری

پیر بزرگ شیخ الاسلام خواجه عبداللہ بن منصور انصاری ہروی بزرگان تصوف، حدیث، تفسیر و عام الکلام است. تولدوی در بہار سال ۳۹۶ در، ق در کھن دژ ہرات اتفاق افتادہ است. تحصیلات مقدماتی خود را در ۵-رات نموده و از محضر استادان آن دیار کسب فیض کردہ است. پدر شیخ نیز از فاضل و پار سایان روزگار خود بود و شیخ از فیض و تأثری کہ از پدر بر داشتہ یاد می کنند. استعداد، ذکاوت و مطالعہ شیخ تا آنجا بود کہ در چہارادہ سالگی بہ حلقہ درس تفسیر یحیی بن عمار می رفت و یحیی بن عمار او را پس از خود خلیفہ تعیین کرد. در سال ۴۱۷ شیخ ہرات را بمقصد نیشاپور ترک گفت سپس عزیمت حج کرد. در آنجا بہ صحبت صوفی بزرگ خرقانی رسید و این دیدار در شیخ تأثیر عظیم گذاشت. شیخ مائل بہ نوشتن نبود بیشتر بہ ارشادات زبانی و افادات شفاهی اکتفا می کرد چنانچہ طبقات الصوفیہ و صدمیدان از امال اوست و مخصوصاً طبقات الصوفیہ بلہجہ تکلم و مخاطب آنروز ہرات نوشتہ شدہ. کتاب منازل السائرین را باصرار و خواہش شاگردان خود نوشت. در تفسیر قرآن صاحب نظر بود. چنانچہ رؤس عقائدوی را در تفسیر بزرگ کشف الاسرار می بینم. خواجه از بین مذاہب چہارگانہ

اهل سنت و جماعت مذهب حنبلی را انتخاب کرده بود شاید بدان مناسب که امام حنبلی به نص قرآن تکیه داشت .

شیخ با اصول و عقائد اشعریان صفایی نداشت . به همین جهت دشمنان او به شیخ نسبت های ناروا داده اند . شیخ از آوان طفر لیت شعر میگفت چنانچه خود باین مطالب اشاره کرده است اشعار زیادی بزبان عربی و فارسی از شیخ در دست هست .

شیخ در سال ۴۸۱ در هرات چشم از جهان بست و امروز آرامگاه وی در محل گارز گاه زیارتگاه خاص و عام است . بشیخ در حدود سی و پنج اثر نسبت میدهند که بطور قطع چند اثرش پرداخته اوست اینک چند اثر شیخ را نام می بریم .

۱- منازل السائرین .

۲- عال المقامات .

۳- صد میدان .

۴- طبقات الصوفیه .

۵- مناجات .

۶- الهی نامه

۷- گنج نامه یا کنز السالکین .

۸- ذم علم الکلام و هله .

۹- مختصری فی آداب الصوفیه .

۱۰- کتاب الاربعین فی الصفات .

۱۱- تفسیر کشف الاسرار که بعد توسط المیبدی با شرح و تفصیل بیشتر

تألیف گردید .

خواجہ عبداللہ انصاری

دکتر جاوید

آنچه از آثار منشور خواجہ در دست هست میتوان کتب ذیل را نام برد :

۱ - مناجات و الہی نامہ کہ قسمت معظم و اصیل آن در کتاب کشف الاسرار بتصریح و تلویح آمدہ و قسمت دیگر آن در طبقات الصوفیہ و کتزالسالکین و صد میدان مذکور است . بعلاوہ از قطعات با لاجا پھایی از الہی نامہ شیخ کہ در صحت انتساب بعض آن تردید است و یا تحریفاتی در آن راہ یافتہ مکرر بطبع رسیدہ است . (۱)

۲ - کتزالسالکین یا گنج نامہ کہ نسخہ های متعدد خطی آن موجود است و نسخہ مغشوشی از آن در ہند بچاپ رسیدہ . (۲)

۳ - طبقات الصوفیہ از امالی شیخ کہ اخیراً در کابل طبع شدہ . (۳)

۴ - صد میدان کہ نیز از امالی شیخ است کہ یک بار در مصر بچاپ رسیدہ و مکرر در کابل چاپ شدہ است . (۴)

۵ - تفسیر مبارک کشف الاسرار و وعدہ الابرار تألیف المیبدی کہ معول است بہ تفسیر و افادات شیخ و موشح و مزین بہ ارشادات و گفتار پیر ہرات کہ در دہ مجلد از طرف دانشگاہ تہران انتشار یافتہ است . (۵)

۶ - مختصری فی آداب الصوفیہ چاپ مصر . (۶)

۱- الہی نامہ چاپ ہرات باہتمام سرور جوہا و ہمچنین الہی نامہ چاپ تہران .

۲- گنج نامہ چاپ لاہور باہتمام ملا جان محمد و ملا بسم اللہ سال چاپ شعبان ۱۳۲۸

۳- طبقات الصوفیہ چاپ کابل سال چاپ ۱۳۴۱ باہتمام عبدالحی حبیبی .

۴- صد میدان چاپ قاہرہ سال ۱۹۵۴ باہتمام بورکوی و کذا چاپ کابل سال ۱۳۴۱

۵- تفسیر مبارک کشف الاسرار و وعدہ الابرار تألیف المیبدی چاپ دانشگاہ تہران در دہ مجلد باہتمام ہلی اصغر حکمت .

۶- مختصری فی آداب الصوفیہ و السالکین لطریق الحق چاپ مصر سال ۱۹۶۰ باہتمام بورکوی

با مطالعه آثار خواجه میتوان گفت که شیخ از نظر سبک و انشأ دارای سه شیوه ممتاز و متفاوت است :

۱- قسمتی که پیرامون از سجع در ادب عرب و بطریق جمل قصار صوفیان با رعایت ایجاز و لطف معنی و کمال توازن و التزام سجع در کلیه قرائن بطریق شاعرانه نظیر نثرهای دینی و عرفانی و دیباچه های کتب قدیم نگاشته شده . درین قطعات معانی دقیق و لطیف عرفانی تخیلات و مضامین زیبا طوری در قالب های فشرده و جملات شاعرانه تعبیه شده که گویی بحری را در کوزه ای ریخته باشند . و همان سبکی است که سعدی در کلیه موارد در جمل قصار خود باشیوه روان تر و فصیح تر تقلید کرده است . نمونه بارز این نثر مناجات و آتھی نامه است مانند :

هر روز نا کس ترم و از مراد و ا پس ترم نه یارم گفت که ترا شایم نه دلم
بار دهد که با دشمن بیک زبان بر ایم . (۱)

گاهی قسمت های این قطعات از نظر حسن عبارت و تناسب معنی حکم مثل سائر را پیدا کرده است . مانند : می لرزم از آن که نه از زم . (۱) جز را است
نباید گفت هر راست نشاید گفت آن ارزی که می ورزی .

مثل اعلائی متکلف آن مقدمه گنج نامه است که بصورت اشعار ملمع در آمده
مانند :

حمد ببحمد آتھی را و درود ببعده مرپاد شاهی را که برداشت از دیده داهار مد
ورفع السماء بغير عمد و بگسترانید فرش ثم استوی علی العرش و بقدرت از فهم
دور و جعل الظلمات و النور و پدید آوردی و بهار و خلق اللیل و النهار و بیا فرید
کوه و کمر و سخر الشمس و القمر و بیا راست چهره ، مصباح . (۲)

(۱) ص ۵۰ طبقات

(۲) ص ۴۷ طبقات

(۳) نسخه چاپی صباح و نسح خطی متعلق به دانشمند محترم بناغلی پروتتا مصباح است .

وهوالذی یرسل الریاح وشمع یقین نهاد در جسد سبحان ان یکون له واد
 آمرزنده، خطاء عمد له المالك واه الحمد دانای ضمائر هر قوم لا تأخذو سنه
 ولانوم بخشنده فرح و سرور وهو علیم بذات الصدور ذات و صفات وی
 بی عیب و عنده مفاتیح الغیب شرح ثنای وی تبارک نامہ او انزلناه مبارک اشیا
 بر هستی او نشان کل بوم هو فی شان او مست غیب دان و ستارور بک یخلق ما یشاء
 او یختار اورا رسد نواخت و عتاب و عنده ام الکتاب ... (۳)

۲- قطعا تیکه بطریق ارسال با رعایت کمال معنی و جمال اسلوب بدون
 التزام سجع نوشته شده و در ردیف زیباترین نثرهای عرفانی قرار دارد.
 ظاهراً سعدی در نگارش مجالس خود نظری بآن داشته است. نمونه این نثر را
 کراراً در گنج نامه و بتفاریق در سائر آثار شیخ میبینیم مانند قطعه ذیل در آداب
 خرقة پوشیدن از کتاب مختصری فی آداب صوفیه:

و چون خرقة خواهد پوشیدن اول جامه ای که در روزگار پوشیده باشد بر کند
 و بیفگند و بهترین جاها جامهء پشمین است و اول کسی که پوشید آدم و حوا
 بودند چون بدنیا آمدند برهنه بودند جبرئیل آمد و گوسفندی بدیشان آورد پشم
 از وی باز کردند و حوا بر یسمان کرد و آدم بافت و در پوشیدند و موسی علیه السلام
 هم جامهء پشمین داشت و صوفی را نسبت به صوف است (۴).

شیخ الاسلام گفت که وقتی در عرفات ازین جوانمردان یکی استاده بود گفت:
 الهی امر روز ترا یاد کنم و بستایم که هرگز کس چنان نستود در ساعت زبان وی
 خشک گشت و گنگ آخر بدل وی درآمد گفت: الهی بتوبه ام کی توانم که ترا بسزا
 یاد کنم بایستایم با این زبان آلوده خود بسزای خود چنانک توانم مفلس وار ترا
 یاد کنم، در ساعت زبان باز یافت (۵)
 از کشف الاسرار:

پیر بزرگ بسیار گفتی: دل رفت و دوست رفت ندانم که از پس دوست روم
 یا از پس دل (۶)

(۳) ص ۵ گنجنامه (۴) ص... مختصری فی آداب صوفیه (۵) ص ۵۴ طبقات (۶) ص ۶۲۸
 ج اول کشف الاسرار

از صد میدان :

و مثل ایمان چون مثل ترا زوست یک کفه ترس و دیگر امید و زبانه دوستی
کفها با اخلاق نیکو آویخته ، - بیت :

مرغ ایمان را دو پر خرف و رجاست - مرغ را بی پر پر انیدن خطاست (۱)
۳- آثاریکه با سلوب فنی و منشیانه بصورت قطعات شعری نظیر شیوه ایکه بعد ها
بنام مقامه نویسی در ادبیات فارسی شایع میشود نگاشته شده حسن کلام و زیبایی
لفظ در بیان و تجسم معانی در مقام وصف و حکایه بکار رفته است و تقریباً در تمام
موارد سجع رعایت شده . شاید بتوان آنرا نخستین اثر اسلوب مقامات در نثر
فارسی دانست که بعداً مورد تقلید نو پسندگانی چون ابوالمعالی نصرالله محمدبن
عبدالحمید و علف کلبله و دمنه ، قاضی حمیدالدین بلخی صاحب مقامات حمیدی
و شیخ سعدی نو پسنده گلستان قرار گرفت . مانند نمونه های ذیل از گنج نامه : (۲)
روزی در عالم جوانی چنانکه افتد و دانی در خود نظر کردم خویش را دیدم
عوری و نفس را در خود زوری و قالبی چون گوری بی نوری از من بر آمد
شوری گفتم چون کنم تا الف قامت را در عبادت حق فون کنم گفتم یا عبدالله
درین راه مردی باید روحانی و فردی باید رحمانی که ترک خلا ثق کند و
قطع علائق مر اعیالی و فرزند و خیالی و پیوندی یا خدمت ایشان کنم یا دوا ای دل
پریشان کنم درین غم با جان پرالم و دیده پر نم می بودم که ناگاه جوانی بسامانی
دوستداری هوا داری رفیقی شفیقی که مرا باوی مصادقت بود بعد از چند روز که
مفارقت بود از در آمد گویسی که ماه از ابر بر آمد دانست که با سینه غمگینم و
بادیده نمگینم از غایت مهر بانی گریان شد و در کار من حیران شد گفتم یا عبدالله
هنوز غره ماه است این چه ناه و آه است هنگام شادمانی است نه وقت پژمانی است
چون نوبت پیری آمد اگر این غم پیش گیری شاید بر خیز تا به بوستان رویم و
در گلستان خرامیم تا غمها زائل شود و روح بصبح مائل .

نمونه دیگر :

رسیدیم بگزارى از بهشت نمودارى گلهای آن شگفته میدان آن رفته جانوران
آن زیبا زمین آن دیبا درختان آن بلند هوای آن بسی گزند شگوفه آن با طراوت
میوه آن با حلاوت جو بیار آن پر آب شب نم آن گلاب نه در
شاخه های آن نقصی و برگهای آن با طراوت و رقصی در هر طرف سبزه در
هر سبزه غمزه در هر گوشه خوشه و بهر خوشه ای توشه بر هر شاخه بلبل و بر هر
درختی غلغلی بیدخنجر کشیده که سرافرازم غنچه پیکان راست کرده که تیراندازم
چنار در تمنای پیام بر قدم قیام پنجه دعا باز کرده و عزم حرم راز کرده بنفشه چون
تا ثبان بگداخته و سر خجالت پیش انداخته نرگس چون مرید مراد از دست
داده و دست عجز بر سر نهاده .. (۱)

بادر نظر داشتن در چه بندی بالا مختصات نثر خواجه رادر دو بخش مطالعه میکنیم.

۱- مختصات لفظی :

هر چند لفظ در نثر خواجه بار عایت دقائق فنی، تناسب و آهنگ و برجستگی
برای بیان معنی و مقصود انتخاب شده و خارج از حدود معنی تشخیص ندارد
امادر تاریخ تطور نثر فارسی مقدمه تحولی است که اثر آنرا در قرن ششم و هفتم
می بینیم. نثر خواجه از نظر تعادل قطعات، تناسب لفظی بین قرائن، ابراد سجع و
ازدواج - اقتباس آیه و حدیث، درج اشعار و امثله و رعایت صنائع بدیعی دارای
مختصاتی است که از آن بتفصیل یاد میکنیم.

الف - سجع و ازدواج در نثر خواجه دارای ممیزات ذیل است :

۱- انواع سه گانه سجع در نثر خواجه دیده میشود :

مثال متوازی : حق بعاقلی جویم یا بعاشقی پریم .. (۲)

(۱) ص ۱۰۷

«۲» ص ۲۴۲ سبک شناسی جلد دوم تالیف بهار بنقل از کنز السالکین

مثال مطرف: نه دریغم بهرچ بینم ونه طاقت دارم که بسی تو بنشینم (۱)
« متوازن: این جو امر در سخن گوید مسرف گردد و از خاموشی ایستد
مشرك گردد. (۲)

۲- تعداد قرائن دو یا سه یا چهار قرینه است و ندرتاً بیشتر بصورت سجع های
پسی در پسی دارای قافیه واحد مانند:

الاهی هر که تو را شناخت و علم مهر تو بر افراخت هر چه غیر از تو بینداخت (۳)
گاهی تمام قرائن دارای قافیه واحد است و گاهی با ساوب رباعی قرینه سوم
قافیه ندارد و گاهی قافیه در قرینه دوم و چهارم آید، مانند:

الاهی چند نهران باشی و چند پیدا که دلم حیران گشت و جان شیدا.

نمونه قرینه های بیشتر از چهار: اگر بسته عشقی خلاصی مجوی که: عشق
آتش سوزانست، بحر بیکرانست، هم جانست و هم جانرا جانست و قصه ای
بسی پایانست و درد بیدرمانست عقل در ادراک وی حیرانست و دل در دریافت
وی ناتوانست نهران کننده عیان است و عیان کننده نهران است.

۴- قرائن و ترکیب آن معمولاً از ۳ تا ۸ کلمه است مانند:

الاهی من کیم که بدرگاه تو زارم یا قصه درد خود بتو بردارم.

۵- قرائن در بیشتر موارد مساوی است مانند: اکنون باری از هر چه میپندارم
دگرم و در هر نفسی که برز نم بترم. و گاهی عکس آن هم دیده میشود مانند:
نه دریغم بهرچ بینم ونه طاقت دارم که بسی تو بنشینم. (۴)

۶- تکرار افعال و روابط بصورت ردیف مانند: بیمار کنی و خود
بیمارستان کنی درمانده کنی و خود درمان کنی از خاک آدم کنی و باوی چندان
احسان کنی سعادتش برسر دیوان کنی و بفر دوس او را مهمان کنی مجلس
روضه رضوان کنی (۵)

(۱) ص ۱۴۹ طبقات (۲) ص ۱۱۹ طبقات (۳) ص ۲۴۲ سبک شناسی بنقل از الهی نامه.

(۴) ص ۴۹ طبقات (۵) ص ۱۶۱ ج اول کشف الاسرار

و یا :

الّٰهٰی نه دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست و نه از مقصود ذره ای

در جای پیدا است پس این درد و سوز در جهان چراست . (۱)

۷- بنا نهادن اسجاع بر کلمات فارسی خاصه کلمات مختوم به (الف) و (ن)

و (الف) و (ر) و نظائر آن مانند : خدایانه شناخت ترا توان ، نه ثنای ترا زبان نه دریای

جلال و کبریای ترا کران پس ترا مدح و ثنا چون توان . (۲)

۸- ایراد سجع های آسان و ندرتاً مشکل مثال اول : عشق آتش سوزانست ،

بحر بیکرانست هم جانست و هم جانرا جانست الخ .

مثال دوم : و یامن چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است چون بنگرستم

این معامله ترا با خواص است . از مزدور را بهشت باقی حظ است عارف از

دوست در آرزوی بک لحظ است . (۳)

۹- بنای سجع بر کلمات عربی با حدود وسیع تر از آنچه در نثر این دوره

معمول است مانند :

ای میهنم اکرم ای مفضل ارحم ای محتجب بجلال و متجلی بکرم قسام

پیش از لرح و قلم .

۱۰- تقدیم و تاخیر و تغییر محل کلمات برای رعایت سجع مانند : ای حجت را یاد

و انس را یاد گار خود حاضری ما را جستن چه بکار ! الّٰهٰی ! هر کس را امید

و امیدرهی دیدار . رهی را بسی دیدار نه به مزاحمت است نه به بهشت کمار .

۱۱- ابداع معانی ضعیف برای گنجانیدن سجع :

الّٰهٰی اگر کساننی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است .

۱۲- رعایت صنائع بدیعی توأم با سجع :

عشق مردم خوارست با عشق مردم خوار است ! الّٰهٰی اکنون من که بر من تاوان

تو آفتاب صفوت بر من تاوان .

۱۳ - آوردن قرائن عربی اعم از آیه و حدیث بر ابر قرینه های فارسی بصورت ملمع :

درود بیحد بران محرم حرم و وصول و ممدوح و ما محمد الارسل بر داشت نقاب از جبین بر مسندانی لیکم رسول امین

۱۴ - مجزا بودن قطعات و عطف نشدن بیکدیگر مانند :

و از انم که سزم جاوید نیا و یزم پس چه سازم جز آنک می سوزم تا ازین افتادگی بر خیزم (۱)

۱۵ - رعایت تناسب و وزن گاه بحد توازن و ترصیع :

هر روز نا کس ترم و از مراد و افس ترم نه یارم گنت که ترا شاید نه دلم بار دهد که با دشمن بیک زبان بر ایم (۲)

۱۶ - استعمال سجع در معانی شعری مانند :

نفس بد بخت دود چراغ کشته است در خانه تنگ بی در و نفس نیک بخت چشمه روشن است در بوستان آراسته بابر .

ب - اقتباس آیات و احادیث : اقتباس آیه و حدیث در نثر خواهی چه از نظر کیفیت لفظی و تناسب معنوی بیشتر از حدود معمول زمان او است . خواهی چه بتفاید از مکاتیب و خطب عربی آیات و احادیث را جهت آرایش و رونق کلام در مراد مختلف در مقام استنشاد ، تشبیه ، تمثیل ، تشریح ، تأکید ، تنوع و تمهیم آورده است . همچنین گاهی آیات بجای قرینه دوم یا سوم سجع بطریق تضمین بکار رفته و آنرا بصورت قطعه ملمعی در آورده است و مثل اعلای آن مقدمه گنجنامه است که ذکر آن برفت . اینک نمونه چند از اقتباسات خواهی را که بطریق مختلف صورت گرفته ، نقل میکنیم :

۱ - بعنوان تمهیم : بصورتیکه آیه و یا حدیث ، معنی نثر را مکمل میکنند یا عبارت دیگر قسمتی از بیان معنی نثر به آیه و یا حدیث و اگذار میشود مانند :

۱ - بعنوان تسمیم : بصورتیکه آیه و یا حدیث معنی نثر را مکمل می کند یا -
 عبارت دیگر قسمتی از بیان معنوی نثر به آیه و یا حدیث و اگذار می شود مانند :
 من آن خداوند بی انباز بی نیازم که بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت ندارم هر چه
 آفریدم برای شما آفریدم آسمان و زمین و عرش و کرسی ، لوح و قلم طفیل
 وجود شما بند آنچه مصطفی گفت : ينزل الله كل ليلة الى السماء الدنيا بنی جنته
 عدن بیده غرس شجره طوبی بیده يضع العجاير قدمه فی النار لانسبوا له هر فان الله
 هو الله هر (۱)

ای رفته از خدا نافر سیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو اوست
 عزیز اوست که بداغ اوست بر راه اوست که با چراغ اوست . اینست که -
 رب العالمین گفت : فهو علی نور ربه . (۲)

این شغل عامه موعمنان است که مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان گفت :
 اکثر اهل الجنة الیله ، امامقر بان مملکت و خواص حضرت مشاهدت از مطالعه
 شهود و استغراق وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپر داز ندو بزبان حال همی گریند :
 روزیکه مرا و صل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

ای سزاوار ثنای خورش ! ای شکر کننده عطای خویش ! ای شربن نماینده بلای خویش !
 رهی بذات خود از ثنای تو عاجز و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز و بتوان خود
 از سزای تو عاجز . کریم ! گرفتار آن دردم که تو دوا ی آنی . بنده آن ثنا ام که تو
 سزای آنی من در تو چه دانم تو دانی ! تو آنی که خرید گفتمی و چنانکه خود گفتمی آنی .
 همانست که مصطفی گفت : لا احصى ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک . (۳)

۲ - بعنوان تمثیل و تضمین : باین معنی که اقتباس بر ای مجسم ساختن معانی
 نثر بکار میرود : میدان هفتم صبرست از میدان قصه میدان صبر زاید قوله تعالی :
 (وان تصبروا خیر لکم) و صبر را سه رکنست : یکی بر بلاء (ا صبروا)

(۱) ص ۳۱۲ ج ششم کشف الاسرار (۲) ص ۲۶ ج هفتم

(۳) ص ۸۰۸ ج سوم کشف الاسرار

آنست و دیگر از معصیت (و صابر و ا) آنست سه بر طاعت (و را بطوا) آنست. (۱)

۳ - بعنوان تنظیر و تطبیق : باین صورت که عین و یا نظیر معنی نثر در آیه و یا حدیث بیان گردد مانند :

ایمان ما از راه سمعست نه بحیات عقل بقبول و تسلیه ست نه بتأویل و تصرف گر دل گوید چرا ؟

گویبی من امر را سرا افکنده ام اگر عقل گوید که چون ؟ جواب ده من بنده ام ظاهر قبول کن و باطن سپار هر چه محدث است بگذار و طریق سلف است بمدار و (انا ربکم فاعبدون) می گوید مرا پرستید که معبود منم مرخو انید که معجیب منم .
۴ - بعنوان تأیید و تأکید : که با ایراد آیه و یا حدیث معنی شعره و کدگر دده مانند :

الهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی نه کس را از تویی نیازی :

کار به حکمت می اندازی و بلطف می سازی ، نه بیدادست و نه بازی . الهی نه بچرا بی کار تو بنده را علم و نه بر تو کس را حکم .

سزاهای تو ساختی و نو ادا تو خواستی نه از کس بتو ، نه از تو بکس همه از تو بتو همه تویی بس الا کل شیئیء ما خلا الله باطل (۲) سه دیده است عارف را :

دیده سر بیند و آن لذت راست -

و دیده دل و آن معرفت راست -

و دیده جان و آن مشاهدت راست -

و ما قدره و الله حق قدره (۳)

ج : درج شعر :

نثر خواجه همانطور یسکه مشخصات لفظی شعر یعنی وزن و قافیه و ردیف را در بیشتر موارد قبول و رعایت کرده از نظر مختصات معنوی نیز علاوه بر دخالت در معانی و اغراض شعر در موارد مختلف شعر را در نثر درج کرده است .

(۱) ص ۸۱ صدمیدان (۲) ص ۳۶ ج هفتم کشف الاسرار . (۳) طبقات

هر چند در نثر های قبل از خواجه کم و بیش اشعار فارسی و با عربی استعمال شده اما شیخ از نخستین کسانی است که شعر و نظم را بمناسبت موضوع بطرق مختلف و رعایت دقیق فنی در نثر گنجانده است. اشعار یکه در گنج نامه و الهی نامه و مناجات ذکر شده همه پرداخته طبع اوست. در طبقات الصوفیه فقط یک بیت فارسی آمده (۱) که گوینده آن ظاهراً خواجه است اشعار عربی خواجه در طبقات بسیار ذکر شده. در صد میدان فقط یک بیت مذکور است در کشف الاسرار تعداد ابیاتی که نسبت به خواجه ثابت است زیاد است. خواجه در یک مورد (۲) یک مصرع از قصیده سنایی را بقلوب یسح در نثر تضمین کرده است. در موارد دیگر پنج شعر سنایی (۳) را آورده و در یک مورد آن اسم گوینده هم در شعر آمده است در گنج نامه اشعار کثیری از خواجه آمده است و البته باید متذکر شد که گاهی در گنج نامه با شعاری بر میخوریم که گوینده آن دو قرن بعد از خواجه می زیسته است مانند اشعار سعدی تا موقعیکه متن انتقادی گنج نامه تهیه نگردد صحت انتساب اشعار خواجه قابل تأمل خواهد بود مقدار ابیات در کشف الاسرار از دو بیت یا سه بیت تجاوز نمیکنند حال آنکه در گنج نامه به قطعات و غزلهای و قصاید طولانی. بر میخوریم. شعر در کلام خواجه از حیث کیفیت لفظی و معنوی بطرق ذیل درج شده است:

- ۱- بطریق تتمیم: باین معنی که قسمتی از بیان اصلی نثر به شعر واگذار میشود و شعر معنی نثر را کامل و تمام میکند. درین قسم که دقیق ترین و فنی ترین اقسام درج است جدا کردن شعر از نثر موجب گسیختن رشته ارتباط معنی و یا ناتمام (۱) و آن بیت اینست: همچو علم شیری پر کرده ز باد گویی عشقم و سیم نتوانم داد
- (۲) ص ۱۲ ج چهارم کشف الاسرار
- (۳) ص ۹۵ ج دوم ص ۱۳۳ ج چهارم و (ص ۱۲ ج چهارم و ص ۱۰۷ جلد سوم ص ۱۲۸ جلد نهم کشف الاسرار

ساختن آن خواهد بود . مانند : حضرت محمد آن کعبه را از بتان پاک کرد
و تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان .

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورتست و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل (۱)
من چه دانستم که مادرشادی رنج است رزیر یک ناکامی هزار گنج است
من چه دانستم که زندگی در مردگی است و مراد همه در بی مرادی است .
زندگی زندگی دل است و مردگی مردگی نفس تا در خرد بیمیری بحق زنده
نگردی بمیرای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :
نکنند عشق نفس زنده قبول نکنند باز موشر مرده شکار (۲)

دیدم شراب محبت چشیدم و ساقی باقی را دیدم و این ندا شنیدم :

جو انا خیز اگر خواهی که یا بسی لطف الهی

شراب خمر را بگذار گر از حق تو آگاهی

اگر با ما به صلح آبی حقیقت دان که در ساعت

شود بنده تو جمله ز اوج ماه تا ماهی

یکی مست شراب است یکی مست ساقی این یکی قانی و آن یک باقی هر چه
رامستی رونموده است هرگز هوشیار نبوده است مستی پس از هوشیار ناست
واز عافیت عاری است مستی به کاشیانه دل عارفان است و کار آسانت و این بیت
از آن است :

مست توام از جرعه و می آزادم مرغ توام از دانه و دام آزادم

مقصود من از کعبه و بتخانه نویسی تو ورنه من از این دو مقام آزادم (۳)

ای درویش نشان خرمندی آنست که دل از دنیا برداری و غفلت بکناری
و پیش از رحلت دنیا حاصلی کنی زاد عقبی که دنیا اثبات و بقایی نیست و او را

(۱) ص ۱۳۰ الهی نامه (۲) ص ۱۲ ج چهارم کشف الاسرار

(۳) ص ۷۶ گنج نامه

با هیچ کس وفایسی نیست چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حق دنیا چند کلمه فرموده که تا امتان از خواب غفلت بیدار شوند و ترجمه بعضی از سخنان این است:

کردیم چو ما سفر از یمن دار فنا بگذاشته با شما مقام و ما وا
 ما خود بگذشتیم بهر حال که بود من بعد بر امتان من و او بلا
 الهی گاهی بخود نگریم که از من زارتر کیست . گاهی بتو نگریم که - ویم از من
 بزرگوارتر کیست . بنده چون به فعل خود دنگرد بزبان تحفه بر از کوفتگی و شکستگی
 گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خالک سرم
 چون به لطف الهی و فضل ربانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید:
 چه کند عرش که او غاشیهء من نکشد چون بدل غاشیهء حکم و قضا تو کشم
 بوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم شاخ عزرو بدم از دل چو بلاتو کشم (۱)
 الهی نزدیک نفسهای دوستانی حاضر دل ذا کرانی از نزدیک نشانت میدهند
 و برتر ازانی و از دورت می جویند و نزدیکتر از جانی ندانم که در جانی یا جان را
 جانی نه اینی و نه آنی جان را زندگی میباید توانی . نیکو گفت آنجو ان مرد که
 گفت:

بمیرای حکیم از چنین زندگانی کزین زندگانی چو ماندی به - انی
 ازین جیفهء کلبهء مرگت رهانت که مرگست سر مایهء زندگانی (۲)
 ۲ - بطریق تو صیغ یا تشبیه یا تمثیل : به تحویکه شعر معنی نثر را مجسم بسازد
 مانند :

بنده را و قتم بیاید که از تن زبان ماند و بس و از دل نشان ماند و بس و از جان
 عیان ماند و بس دل برود و نمونه ماند و بس جان برود بوده ماند و بس
 (۱) ص ۳۴۲ جلد ششم کشف الاسرار (۲) ص ۱۲۳ ج چهارم کشف الاسرار .

این جو انبرد به نزل رسید و پرسید از سبیل چه نشان دهند چون بدر یار رسید و در دریا
افتاد و سخن پسر رسید در خود بر رسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی است در هنگام مستی باد فقر کز از میان خشک رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غواص ترک جان و فرزندان بگفت پس بار بار فر و شد تا چنین گوهر گرفت
سالها همچون طوافی کرد در کهسار و دشت ناشبی معشر قهر ادر خانه مادر گرفت (۱)

همه آنش هاتن سوزد و آتش دوستی جان با آتش جان سوز شکیبایی نتوان :

گر بسوزد گر بسوزد و نواز د گونواز عاشق آن به گرمیان آب و آتش در بود (۲)

الهی ! همه از حیرت بفریادند و من بحیرت شادم ، بیک اییک در همه نا کامی
بر خود بکشادم . در یغار وز گاری که نمی دانستم که لطف ترا دریازم .

الهی ! در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ ، نه جان رنج تپش دیده
نه دل الم داغ .

الهی ! در سر آب دارم در دل آتش ، در باطل ناز دارم در ظاهر خواهش . در
دریامی نشستم که آنرا گران نیست بجان دردی است که آنرا در مان نیست ،
دیده من بر چیزی آمد که وصف آنرا زیان نیست :

حضمان گویند که این سخن زیبانست خورشید مجرم ار کسی بینانست (۳)

دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست .

اکنون نه می یارم گفت که منم نمی یارم گفت که است .

چشمی دارم همه پر از صورت دوست یاد دیده مرا خورش است : اوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یاد دیده خو داوست
الهی گل بهشت در نظر دوستان تو خار است و جوینده ترا با بهشت چه کار است :

اگر چه مشک اذ فر خوش نسیم است دم جان بخش چون بویت ندارد
مقام خوب و دلجوست فسر دوس ولیکن رونق کویت ندارد

(۱) ص ۶۲ جلد چهارم کشف الاسرار . (۲) ص ۶۷۴ جلد اول کشف الاسرار .

(۳) ص ۲۱ ج سوم کشف الاسرار .

مثل ایمان چون مثال تر از وست یک کفه ترس و دیگر امید وز بیانه دوستی
کفها با خلاق نیکو آویخته بیت:

مرغ ایمانرا دو پر خوف ورجاست مرغ را بی پر پرانیدن خطاست (۱)
قمر بان چون قمر بان در کار و طوطیان چون صوفیان در کار مرغان بر منابر
اشجار خطبهء حمد حق کرد، تکرار آرمگه هزار شیدا از سبزه آب صحن صحرا:

سنبل سرزلف شانه کرده	ز تار سمن بهانه کرده
آواز نوای بلبل مست	لاله قدح شراب در دست
ایام بهار داد نوروز	مردم همه در نشاط آنروز
بر هر طرف شکفته باغی	آراسته تر ز شب چراغی
چون باغی بهشت خرم و خوش	از بوی گل آن مشام دلکش (۲)

۳- بطریق تطبیق و تنظیر:

بصورت که معنی شعر و معنی نثر هر دو یکی و یا نظیر هم باشد باین معنی که شاعر
مطلب شعر را قبلاً در نثر بیاورد و بعد همان شعر را ذکر کند مانند: خداوندا!
تو ما را جاهل خواندی از جاهل جز از جفا چه آید؟ تو ما را ضعیف خواندی از
ضعیف جز از خطا چه آید؟ خداوندا! بر نتاوستن ما با نفس خود از آن ضعیف
انگار و دلیری و شوخی ما از آن جهل انگار. خداوندا! تو مان برگرفتی و کس
نگفت که بردار کنون که برگرفتی بگذار و در سایه لطف خود میدار:

گر آب دهی نهال خود کاشته ای	ور پست کنی بنا خود افراشته ای
من بنده همانم که تو پند داشته ای	از دست میفگنم چو برداشته ای (۳)

الهی هر کس ترا شناخت هر چه غیر تو بود بینداخت:
هر کس ترا شناخت جان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی تو هر دو جهان را چه کند (۴)

(۱) ص ۶۱ صد میدان

(۲) ص ۱۰۸ کنجنامه (۳) ص ۴۸۵ جلد دوم کشف الاسرار (۴) ص ۶ الهی نامه

دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یازم گفت که دوست
چشمی دارم همه پراز صورت دوست بادیده مرا خوشست تا دوست در دوست
از دید. و دوست فرق کردن نه زکوست با دوست بجای دیده بادیده خود دوست (۱)
تو حید در دل های مو، منان بر قدر درد دها بود هر آن دلی که سر خسته تر و در دوی
تمام تر با تو حید آشنا تر و بحق نزدیکتر :
بی کمال سوز در دنام دین هر گز مبر بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن (۲)
الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زار تر کیست گاهی بتو نگریم گویم از
من بزرگوار تر کیست.

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گریم که من از هر چه بعالم بترم
چون از صفت خیر بشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگریم (۳)
الهی نور دیده آشنایانی، روز دولت عارفانی، لطیف چرخ دل مریدانی و انس جان
غریبانی کریم آسایش سینه، محبانی و نهایت همت قاصدانی، مهر بانان حاضر
نفس و اجدانی و سبب دهشت و الهانی نه به چیزی مانی تا گویم که چنانی، آنی که
خود گفتی و چنان که گفتی آنی، جانهای جو ان مردان اعیانی و از دیده ها امروز نهانی :
اندر دل من بدین عیانی که تویی و از دیده من بدین نهانی که تویی
اوصاف ترا و صف ندانند که دن تو خور د بصفت خود چنانی که تویی (۴)
درد و درمان غم و شادی فقر و غنی این همه صفات سالکانست در منازل
راه امامرد که بمقصد رسید او را نه مقام است نه منزل نه وقت و نه حال نه جان و نه دل :
مکن در جسم و جان منزل که این دوست و ان والا قدم زین هر دو بیر و نه، نه اینجا باش نه آنجا
الهی وقت را بدرد می نازم و زیادتی را میسازم با میدان که چون درین درد
بگذارم در دوراحت هر دو بر اندازم (۵)

(۱) ص ۳۱ ج اول کشف الاسرار. (۲) ص ۱۸۲ جلد پنجم کشف الاسرار

(۳) ص ۹۱ ج پنجم کشف الاسرار. (۴) ص ۱۰ جلد پنجم کشف الاسرار

(۵) ص ۱۲۸ ج ۹ کشف الاسرار.

نه پیدا که عزت قدم زهی را چه ساخته از انواع کرم زهی را اول قصدی دهد
غیبی تا از جهانش باز برد پس نوری دهد روشن تا از جهانیانش باز برد
پس کششی دهد قربی تا از آب و گل باز برد چون فرد شود آنگه وصال فرد را شاید:

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید

زان می نرسد بوصول تو هیچ کسی کاندر خورغمهای تو مردی باید (۱)

در شب غفلت حیات گریان باش تا در روز ملمات خندان باشی که المؤمن
بکا باللیل و یصام با انهار

ای که پیوسته تو در عیان روی گر بمیری همچین بزمان روی

نیک باید زیستن تا وقت مرگ دیگران گریان و تو خندان روی (۲)

۴ بطریق تائید و تا کید : که شعر برای تأکید معنی نثر بکار رود و این نوع
از سایر انواع در نثر رایج تر است :

خداوندا! یافته میجویم بادیده تر میگویم : که دارم چه جویم؟ که بینم چگویم؟
شیفته این جست و جویم گرفتار این گفتگویم

خداوندا! خود کردم و خود خریدم آتش بر خود افروزانیدم از دوستی
آواز دارم دل و جان تر اناز دارم

مهر با نا ا کنون که در غرقا بم دستم گیر که گرم افتادم :

زین بیش مزین تو ای سنا پی غم عشق که آواره چو تو بسند در عالم عشق

بپندیر تو پند گیر یک ره کم عشق کز آب روان گر دبر آرد غم عشق (۳)

پیر طریقت جوا نمردی را پند میداد و نصیحت می کرد که : ای مسکین ! تا کی
میروی و ردا مخالفت بر دوش ! دیر است تا اجل ترا می خواند یک بار با او نبوش
ای عاشق بر شقاوت خویش بر خود بفر و خسته مایه خویش پیش از دیدار عزرائیل
یک روز بیدار گرد پیش از هول مطلع یک لحظه هشیار گردد .

(۱) ص ۳۸۸ جلد هشتم کشف الاسرار ص ۱۶ گنجنامه . (۲) ص ۱۶ گنجنامه .

(۳) ص ۹۵ جلد دوم کشف الاسرار .

شعر:

پیش از آن کین جان عذر آور فروماند ز نطق

پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند ز کار

تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار (۱)

خود را مبینید که خود بینی را روی نیست خورد را منگارید که خود نگاری

را رأی نیست خود را مپسندید که خورد پسندی را شرط نیست:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خام کف پایسی ز خود دبیز ارزن (۲)

الهی گر در عمل تقصیر است آخر ایندل پر در د که جاست و گر در خدمت فترت

است آخر این مهر دل بجاست و رفع فعل ما نبا ه است فضل تو آشکار است و ر آب

و خاک بر شدیل تا بر اسد نو از لیلی بجاست:

محنت همه در نهاد آب و گل ماست بیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست (۳)

تبصره: در طبقات الصوفیه گاهی پس از شرح مناقب مشایخ و اولیای کرام

و گاهی در ذیل مناجات اشعار عربی که علی الاکثر زاده طبع پیر هرات است

آمده که يك نمونه آن ذیلاً ذکر میشود:

عارف خود را گم کرد که ترا دید دیدار آنست و در ارنای ببرید

السمع و العین و الفواد لقی و الحق ما ان نیال بنا لحشر

طابنا بنا لذی علییه لنا فما استعصموا من رعوتیه البشر

در طبقات الصوفیه فقط این بیت فارسی آمده که که شاید از شیخ باشد:

(۱) ص ۱۰۸ جلد سوم کشف الاسرار.

(۲) ص ۴۳ جلد پنجم کشف الاسرار.

(۳) ص ۵۹ جلد نهم کشف الاسرار.

الهی آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان بیمار ز رایگان که تو خدایی
نه بازارگان.

من بنده عاصی ام رضای تو که جاست تار بسک دلم نور و ضیای تو که جاست
مارا تو بهشت اگربه طاعت بخشی آن بیع بود لطف و عطای تو که جاست (۱)
ای خداوندیکه در دل دوستان نور عنایت پیدا است، جانها در آرزوی وصال
حیران و شیدا است چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست که جاست هر چه دادی
نشان است و آیین فردا است آنچه یافتیم پیغام است و خاعت بر جاست.
الهی نشانت بیقراری دل و غارت جان است خلعت وصال در مشاهده جلال
چگونه ایم که چون است:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم که زمانه را ز بون خواهی کرد

گرزب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد (۲)

شمار علی کل حال با مز دور ان با عارف چه شمار است عارف خود مهمان است مزد
مز دور و نزل مهمان در خور میز و ان است. مایه مز دور حیرت و مایه عارف عیان
است. جان عارف در سر مهر او ناوان است جان مز دور را نور امید در دل تا و دو عارف
را نور عیان در جان، مز دور در میان نعمت گردان و از عارف خود عبارت نتوان
نفس عارف را قیمت پیدا نیست دانی چرا؟ که آن نفس از حضرت جدا نیست.
قالب چون صدف است و نفس چون جوهر مبداء آن از حضرت است و مرجع
آن با حضرت، گر آن نفس از اینجا بودی نفسانی بودی و اگر نفسانی بودی
حجاب تفرق بسوختی آنچه نفس عارف سوزد آتش دوزخ نسوزد از بهر آنکه آن
آتشی است که دوستی آنرا می افروزد:

(۱) ص ۱۰ الهی نامه

(۲) ص ۴۴۱ جلد هفتم

فقی فواد المحب فارهوی احونا الحمیم ابردها
عارف کی بود؟ او که او از آواز صور آگاه شود باهول رستخیز او را مشغول
دار دیادود دوزخ بدورسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همه جهان در شغلند
و ایشان بایکی و فر داهمه مخلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن بایکی

تسبیح رهی و صف جمال تو بسست وز هشت بهشتان وصال تو بسست
اندر دل هر کسی جدا مقصود است مقصود دل رهی خیال تو بسست (۱)
و ای بر آنکسانیکه شب سرمست سرور اند و صبح در خواب غرور اند و فردا
از اصحاب قبور اند.

عمرم بغم دنیهء دون میگذرد هر لحظه ز دیده اشک خون میگذرد (۲)
شب خفته و روز مست و هر صبح خماری اوقات شریف بین که چرن میگذرد

د- صنائع شعری:

در نشر خواجہ بعضی از صنائع شعری را می بینیم که گاه بطور طبیعی آمده
و گاه در ابراد آن قصد و نظری بوده است. اینک چند نمونه آن طور مثال ذکر
میشود:

جناس تام:

آهی! اکنون من که بر من تاوان
تو آفتاب صموت بر من تاوان (۳)
آهی یقینی ده که در آزر ما باز نشود
و قناعتی ده که صعه حرص ما باز نشود
و چشم امید ما جز بروی تو باز نشود (۴)

جوانمرد چون دریاست و بخیل چون جوی؛ دراز دریا جوی نه از جوی

(۱) ص ۱۵۳ جلد هفتم (۲) ص ۳۷ گنجنامه (۳) ص ۱۴۷ طبقات

(۴) ص ۶ الهی نامه

جناس مرکب :

عشق مردم خوار است ؛ بسی عشق مردم خوار ست .

يك من نان از منان طلب كه ازین دونان دونان بسنان حاصل میشود . (۱)

دلا چون بریدی زدو نان طمع ز قوت کسان قوت جان مخواه

سنان خورگه حاجت و هیچ وقت زد کان دونان بسکی نان مخواه (۲)

جناس خط :

آهی آمدم با دو دست تھی ، بو ختم بر امید بھی ، چه بودا گراز فضل

خود برین خسته دلم مرهم تھی . (۳)

بدان ای عزیز ! که رنج مردم در سه چیز است : از وقت پیش می خواهند و از

وقت بیش می خواهند و آن دیگران از آن خویش می خواهند (۴)

ای شب تو در خرابه تار یکک ها بومی و من بر تخت بخت روزگار اسکندر رومی (۵)

ای طالبان ! بشتابید که نقد نزدیک است . ای شبروان مخسبید که صبح

نزدیک است ای شتابندگان شاد شوید که منزل نزدیک است . ای تشنگان !

صبر کنید که چشمه نزدیک است ای غریبان بنازید که میزبان نزدیک است . ای دوست

جویان خوش باشید که اجابت نزدیک است .

ای دلکشای رهی ! چه بود که دلم را بگشایی ! و از خود مرهم بر جانم تھی ! من

سود چون جویم که دو دستم از مایه تھی ، نگر که بفضل خود افگنی مرا بروز بھی (۶)

الهی ! عارف تر ابنور تو میداند . از شعاع وجود عبارت نمیتواند . موحد ترا

بنور قرب می شناسد . در آتش مهر می سوزد . از ناز باز نمی پردازد . (۷)

جناس زائد :

(۱) یادداشت در می دکتور خطیبی استاد دانشگاه تهران (۲) ص ۴۷ الهی نامه

(۳) ص ۶۲ جلد ششم کشف الاسرار (۴) ص ۳۴

(۵) ص ۴۲ کنز السالکین منتشره مجله فا کو لته ادبیات استانبول شماره سوم

سال ۱۹۵۹ (۶) ص ۶۱۰ جلد سوم کشف الاسرار

(۷) ص ۵۰۸ جلد دوم کشف الاسرار

ندای حق بر سه قسم است: یکی را به ندای وعید خوانند از روی عظمت بخروف افتاد یکی را بندای وعده خوانند بنعمت بر جا افتاد. یکی را بندای لطف خوانند بحکم انبساط بمهر افتاد. بنده باید که میان این سه حال گردان بود: اول خوفی که او را از معصیت باز دارد، دوم رجایی که او را بر طاعت دارد، سوم مهری که او را از و باز رها کند.

تا با تو تویی ترا بحق رهندهند چون بسی توشدی ز دیده بیرون نه نهند (۱)
خوش آن علمی که از ماه تا ماهی است، اما علم و دانش معرفت الهی است (۲)
من چه دانستم که مادر شادی رنج است وزیریک نا کامی هزار گنج است! من چه دانستم که این باب چه بابست و قصه درستی را چه جوابست! من چه دانستم که صحبت تو مهینه قیامت است و عز وصال تو در ذل حیرتست! جان و جهان کعبه جای خوش است و معشش اولیاست و مستقر صدیقانست، اما بادیه مردم خوار در پیش دارد. میل در میل و منزل در منزل، تا خود کرا جست آن بود که آن میلهها و منزلها باز برد و بسکعبه معظم رسد. (۳)
طباق:

الهی اگر چه شب فراق تار یک است دل خوش دارم که صبح وصال نزدیکست (۴)
خداوندا! موجود نفسهای جوانمردانی! حاضر دلهای ذاکرانی! از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی! و از دور می پندارند و نزدیکتر از جانی!
گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی (۵)
الهی! نشان این کار ما را بسی جهان کرد، تا از تن نشان ما را هم نمان کرد. دیده وری نور می را بیجان کرد. مهر تو سود کرد و دو گیتی زیان کرد. الهی دانی بیچه شادم؟ با آنکه نه به خویشتن بتو افتادم تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چون از خواب برخاستم. (۶)

(۱) ص ۱۳۲ جلد چهارم کشف الاسرار (۲) ص ۵۶ الهی نامه

(۳) ص ۴۸ جلد دوم کشف الاسرار (۴) ص ۱۱۳ الهی نامه

(۵) ص ۷۴۰ جلد دوم کشف الاسرار «۶» ص ۵۶۹ جلد دوم کشف الاسرار

الهی چند نهان باشی چند پیدا؟ که دلم حیران گشت و جان شیدا، تا کی از استتار و تجلی کی بود آن تجلی جاودانی؟ الهی چند خوانی و رانی؟ بگداختم در آرزوی روزی که در آن روز تو منانی، تا کی افگنی و برگیری؟ این چه وعدست بدین درازی و بدین دیری؟ سبحان الله ما را برین درگاه همه نیاز، روزی چه بود که قطره ای از شادی بردل ماریزی؟ ! تا کی ما را می آب و آتش بر هم آمیزی؟ ای بخت ما از دوست رستخیزی (۱)

تلمیح : الهی در دیست مرا که بهی مباد، این درد مرا صوابست، با درد مندی بدرد نخورسند کسی را چه حسابست، الهی قصه اینست که بهر داشتم این بیچاره در دزده را چه جو ابست. آن عزیز راه و برگزیده پادشاه یونس پیرا مبر که قصه وی می رود، روزگار و حال او همین صفت داشت، مردی بود در بونه بلا پالوده زیر آسبای محنت فرسوده، نازبانه عتاب بسی محابا بر سر وی فرو گذاشته و هر چند که در مجمرهء بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بلای خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلانشان دادند در حجرهء محنت (۲)

اهل خدمت دیگرند و اهل صحبت دیگر، اصل خدمت اسیران بهشت اند و اهل صحبت امیران بهشت، اسیران در ناز و نعیم اند امیران باراز ولی نعمت مقیم اند و قداحسن بسی اذا خر جنی من السجن، محسن نه اوست که بابتداء احسان کند، محسن اوست که پس از جفا احسان کند، بر سف اول جفای نفس خود دید که در زندان التجا بساقی کرده بود و گفته که (۱ ذکر نی عند ربك) پس خلاص خود از زندان بفضل و کرم حق دید و آنرا احسان شمرد گفت: (احسن بسی اذا خر جنی من السجن) و هر چند که بلاء چاه دیده بود آنرا باز نگفت که آن بلا در حق خورد نعمت می دید که در چاره و حی حق یافت و پیغام ملک شنید. نیاز مند

(۱) ص ۶۷۱ جلد پنجم کشف الاسرار

(۲) ص ۳۰۹ جلد ششم کشف الاسرار

را رد نیست و در پس دیوار نیاز مگرد نیست و دوستی را چون نیاز و سیلقتی نیست
 موسی چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش بر آمد و اشخاص فضل بدر آمد .
 شب جدایی فروشد و روز وصل بر آمد و موسی را شوق در دل و ذکر بر زبان
 و مهر در جان و عصا در دست ندا آمد از جبار کائنات که : ای موسی ! وقت راز
 است و هنگام ناز است و روز بار است . یا موسی ! سل تعطه . چه داری حاجت ؟
 چه خواهی از عطیت ؟ ای موسی ! می خواه نامی بخشم . می گوی نامی نیوشم . (۱)
 جمع و تقسیم :

هیچکس از دوستان او این راه نبرد تا سه چیز بهم ندید :

از سلطان نفس رسته ، دل باموای پیوسته و سر باطلاع حق آراسته (۲)

فرنا در قیامت چشمها همه گریان بود از هول رستاخیز و فزع اکبر ، مگر چهار
 چشم : یکی غازیسی که در راه خدای زخمی بروی آید و تباه شود ، دیگری چشمی
 که از محارم فرو گیرد تا بناشایست ننگرد ، سوم چشمی که از قیام شب پیوسته
 بی خواب بود ، چهارم چشمی که از بیم خدای بگیرد (۳)

زندگان سه کس اند : یکی زنده بجان ، زنده بعلم ، یکی زنده بحق . او که بجان
 زنده است بقرت است و بیاد ! او که بعلم زنده است زنده بمهر است و بیاد ! او که
 بحق زنده است زندگانی خود بدوشاد !

الهی جان در تن گر از تو محروم ماند مرده زندان است و او که در راه تو بامید
 وصال تو کشته شود زنده جاودان است !

گفتی مگذار بکوی مادر مخمور تا کشته نشی که خصم ماهست غیور

گویم سخنی بتا که باشم معذور ، در کوی تو کشته به که از روی تو دور (۴)

و توانگری سه چیز است : توانگری مال ، توانگری خوی و توانگری دل .
 توانگری مال سه چیز است : آنچه حلال است محنت است و آنچه حرام است

(۱) ص ۷۶۲ جلد سوم کشف الاسرار (۲) ص ۳۶۱ جلد پنجم کشف الاسرار

(۳) ص ۱۲۹ جلد پنجم کشف الاسرار (۴) ص ۳۵۵ جلد دوم کشف الاسرار

لعنت است و آنچه افزونی است عقوبت است
 و توانگری خوی سه چیز است : خرسندی و خوشنودی و جوانمردی
 و توانگری دل سه چیز است : همتی به از دنیا مرادی به از عقبی ، اشتیاقی تا دیدار مولی . (۱)
 تنسیق الصفات :

ای سزای کرم و نو از ندهء عالم نه با وصل تو اند و هست نه بایا دتو غم ، حضمی
 و شفیع و گواهی و حکم ، هرگز بینمان نفسی با مهر تو بهم ، آزاد شده از بند وجود
 و عدم ، در مجلس انس قدح شادی بر نست نهاده دادم (۲)
 مراعات النظیر :

الهی برین بساط پیاده ام رخ بهر که آ ورم اسب جفا
 بر ما می تازد از آن که فرزین طاعت همه کجراست
 انهی در آن ساعت که در شاهمات اجل در مانده باشیم
 از دیو فیل صیرت مان در امان خود نگهداری (۳)
 تمثیل و تشبیه :

جوهریست بر خاک افتاده میان راه عالم از قیمت آن جوهر نا آگاه صاحب
 دولتی بسر آن رسید نا گاه پادشاهی جاوید یافت بسی طبل و کلاه از قیمت آن
 جوهر بر راه چیزی نکاست قیمت آن جوهر هم که دی بود بجاست نور جوهر
 کراتابان است آنرا که عنایت معلوم است ، کله بر خاست . (۴)

حقیقت این کار همه نیازست حسرتی بسی کران و دردی مادرزاد است در آن
 هم ناز است و هم گداز است هم رستخیز نهان و هم زندگانی جاویدان است
 بسی قراری دل واجد آن است بلای جان مقربان است حیرت علم محققان است
 احتراق عشق عارفان و هیمان قصد دوستان و سرگردانی جوانمردان است
 سرگردانی شان در این راه چنان است که کسی در چاهی بسی قعر افتد هر چند که

(۱) ص ۷۳۸ ج اول کشف الاسرار (۲) ص ۶۹۸ جلد اول کشف الاسرار

(۳) ص ۱۷ الهی نامه (۴) ص ۲۳۰ جلد چهارم کشف الاسرار

در آن چاه میشود آن چاه بسی قعر تر که هر گز او را پای بر زمین نیاید. همچنین
روندگان درین راه همیشه روان اند افتان و خیزان که هر گز ایشان را وقفندی نه
و درین اندوه سلوتی نه و این دریا را قعری نه و این حدیث را غایتی نه
درین راه گرم رومی باش تا از روی نادانی نگرندیشیا هر گز که این راه را گران بینی (۱)
فضل بدبخت دودی چراغست کشته در خانه ای تنگ بسی در و نفس نیگ
بخت چشمه ایست روشن و روان در بوستان آراسته بابر. (۲)
استفاده از مناسبات لفظی:

صرف سه حرفست (ص و ف) به (صاد) صدق و صفا و صلابت و صبر و صلاح
از خدا طلب کند و به (واو) وفا و صلت و وجود از خود طاب کند و به (فا) فرج
و فرح از خود طلب کند تا او را پوشیدن صوف مسلم شود. (۳)
شب دو حرف است «ش و ب» شین شهادت است که قو لو لا اله الا الله فقلحوا
باشین شفاعت است که شفاعتی لاهل الکبائر من امنی باشین شرف عبارت است.
که من عمل صالحا فلا انفسهم یهدون باشین شهپر همت است که ایس للمومن
ان یذل علی نفسه باشین شبنم عشق است که والذین امنوا اشد حبالله باشین شعار
صد قسمت که فلو اصدق الله لکان خیر اللهم باشین شاه راه طریقت است که
من آمن و عمل صالحا ثم اهتدی باشین معرفت است که من عرف نفسه فقد عرف ربه (۴)
مختصات معنوی:

دخالت در معنی و اغراض شعری:

و صف خزان : ناگاه در تیر ماه رسیدم بدان باغ دیدم بسی زاغ آری حکم الهی
رسیده صر صر تیر ماهی وز یده گلها بر یخته و عند لیبان گر یخته لاله مرده و شکوفه
پژمرده بنفشه بیمار نیلو فرسود کوار نسرین افتاده نستر ن جان داده یاسمن آواره سمن
بیچاره ریا حین در سکر ات چشم عبرت بین در قطرات عنچه هار بز یده بر گها بر رسیده

(۱) ص ۳۵۹ ج چهارم کشف الاسرار (۲) ص ۴۶ ج چهارم کشف الاسرار

(۳) ص ۱۳۱ فی آداب صوفیه (۴) ص ۴۰ گنجنامه

جویبارها سراب گلزارها خراب هوای آن پرگرد سبزه‌ها رخ زرد نازنینان رزان
کشته تیغ خزان. (۱)

دختر نمرود چون نگاه کرد آتش را چون بهشتی آراسته دید و تاختی از باقوت
سرخ مکمل به جواهر و چهار بالش عزت نهاده و ابراهیم علیه السلام بران نشسته و صد هزار
مرغان خوش زنگاری و لاجوردی و ارغوانی و زعفرانی چنانچه دانی بالای سر ابراهیم در
پرواز در پیش وی غلمان و حوران و ساقیان قدحهای مالا مال بر کف دست گرفته (۲)

تکرار:

الهی ترا آنکس بیند که ترا دید	روی ترا دید که دو گیتی ویراناپدید
و ترا او دید که نادیده پسندید	پس از آن تر اندید که بخویشتن دید
دیدار که چشم و دل در او ناپدید	دیدار نیست درازنای بیرید
چشم غریق از پری آب ناپدید	آنکس که تر ایبک دیده دید چه دید؟
و او تر ادید که همه در دیدار ناپدید	وز نگرستن او باز آمد که تر ابخود دید
مسکین او که ترا دید و ناپدید	ترا بیست و بیست دید
بخود دید آنچه جست ناپدید، بهر خود دید	بتر آنست که راضیست بانچه دید (۳)

تکلف:

این معنی در رساله صد میدان که در تحلیل مقامات معنوی نوشته شده به کمال دیده
میشود. هر میدان دارای سه رکن و هر رکن را سه نشانست مانند: میدان هفتم:
لجاء باز پناهندن است بیکجا و آن سه رکن است: لجاء زیانست و لجاء دل و لجاء جان.
لجاء زبان اعتذارست لجاء دل انتقار است و لجاء جان اضطرا است (۴)

کثرت لغات عربی: مقدار لغات عربی در آثار شیخ بهمناسب کیفیت و ضوع بیشتر
از حدود معمول در نشر و نظم آندوره است چنانچه فیصدی آنرا میتوان بدین ترتیب فرض کرد:

طبقات: تقریباً سی فیصد گنج نامه: چهل فیصد
کشف الاسرار: بیست و پنج فیصد صد میدان: چهل و پنج فیصد
مختصری فی آداب الصوفیه: بیست فیصد الهی نامه: سی فیصد

(۱) ص ۱۵۸ گنجنامه. (۲) ص ۱۷۲ گنجنامه (۳) ص ۴۲ طبقات (۲) ص ۶۹ صد میدان

منازل السائرین شیخ الاسلام

خواجہ عبداللہ انصاری

ترجمہ استاد بیتاب

الحمد لله الواحد الاحد القيوم الصمد اللطيف القريب المهيمن السميع المجيب
الذي اصطر سرائر العارفين كرائم الكلم، من مائمه الحكم والاح لهم لوائح القدم
في صفائح العدم ودلهم على اقرب اسبل الى المنهج الاول

و صلواته و سلامه على صفيه الذي اقسم به في اقامه حقه محمد و اله كثيراً .
اما بعد جماعه از راغين در وقوف بر (منازل السائرین) بسوی حضرت رب العالمين
جل جلاله از فقراء و غرباء زماني از من خواهان بودند که برای ایشان بیانی کنم
تا بر معالم آن عنوانی باشد. بعد از استخاره و استعانت از حق خ- و اھش ایشان را
پذیرفتم و نیز خواهش کردند که بچنان ترتیبی باشد که اشاره بر توالی آن بود
و دلالت کننده بر فروعی باشد که از عقب آن می آید و باید از سخنان دیگران
خالی و ضمناً مختصر باشد طوری که لفظاً لطیف و حفظاً خفیف باشد بنا برین
نخواستم شرح کنم قول ابی بکر الکنانی را که فرموده :

« بین خدا و بنده هزار حجاب ظلمانی و نورانی است. » چرا که سخن بطول
می انجامید پس کلیات آن مقامات را که دلالت کننده بر تمام آنها باشد ذکر
نمودم و مقوله ابو عبید اللہ بسری را کار بستم که فرموده :

« خدا بتعالی را بندگانی است که مینماید به ایشان در بدايات ایشان آنچه
در نهايات ایشان است. »

پس به فصول و ابوابی آنرا ترتیب دادم که از تطویل ملال آنور خالی بوده و مطالب ازان به آسانی حالی گردد. و صد مقام را بده قسم عنوان دادم. ج- نید علیه الرحمه فرموده که بنده از حالی به حالی که ترقی داده میشود بقیه از حال اولی برایش باقی میماند. و عقیده من آنست که مقام دومین برای او ثابت نمیگردد تا نخستین را بکلی طی نکند. بدانکه سائرین یعنی سائیلین را درین مقامات اختلاف بزرگی است که به ترتیب قطعی جمع آنها مشکل است با آنکه متقدمین و متأخرین تصانیف زیادی درین موضوع دارند باز هم کافی بشمار نمیرود بعضی از ایشان اشاره باصوول کرده بتفصیل لب نکشوده اند. و برخی حکایات را بدون اختصار جمع کرده و عده ای مقامات خاصه را از ضروریات عامه فرقی نداده و دسته ای شطح را مقام شمرده و واردات واجد را سبب عام قرار داده و اکثر ایشان از درجات قطعاً سخن نرانده.

باید دانست که عموم علمای این طائفه متفق اند بر اینکه نهایت بدون تصحیح بدایات صحت نمی پذیرد چنانکه عمارت بدون تهاداب ایستاد شده نمیتواند. و تصحیح بدایات عبارت است از اقامت امر بر مشاهده اخلاص و متابعت سنت و تعظیم نهی بر مشاهده خوف و رعایت حرمت و شفقت بر خلق الله به بذل نصیحت و باز داشتن اذیت و مجانبت از مفسدان فرصت و تمام چیزهایی را که سبب آفات صلاحیت قلب میگردد درین خصوص مردم سه نوع اند: یکی آنکه بین خوف و رجاء عمل میکند و مدنظرشان حب باشد با رعایت حیا و در اصطلاح چنین کس را مرید نامند و دوم آنکه لطف ازلی و مرحمت لم یزلی او را از وادی فرقی برداشته به وادی جمع رسانیده و چنین کس را مراد خوانند و آنچه در بین مرید و مراد است طائفه مفتون و مخدوع اند که گرفتار خواهشات نفس و طالب لذات اند. و جمیع این مقامات به سه رتبه جمع شده:

یکی قاصد سیر داخل غربت سوم حصولش بر مشاهده ج- اذ ب بسوی عین

توحید است در طریق غناء.

معنی قصد مستفاد از این حدیث شریف است که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده :

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبى واسبى المفردین قبیل یا رسول الله ما المفردون قال المهترون الذين يهترون فى ذكر الله تعالى يصنع السذکر عنهم ائفالهم فياتون يوم القيامة خفافاً .

و معنی دخول در غربت از این حدیث شریف مفهوم میگردد: عن علی رضی الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال طلب الحق غربه .

و معنی حصول بر مشاهده از آن حدیث بر می آید که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید: ما الاحسان قال آن تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك .

درین حدیث مبارك اشاره جامعه است بمذاهب ابن طائفه و من برایت درجات جمیع مقام را مفصل بیان میکنم نادر چه هر یک از عامه و سالك و محقق را بشناسی چه هر طائفه روشی و مسلکی و منهاج خاصی دارد که بحکم کمال میسر لماخلق له بان رهسپارند .

و من از خدای مسئلت دارم که در آنچه قصد کرده ام مصحوب گردم نه محجوب از همه سمیع قریب .

در آغاز گفتم که صد مقام را بده قسم عنوان دادم آن ده قسم از اینقرارند

- | | |
|----------------|---------------|
| ۱- قسم بدایات | ۶- قسم ادویه |
| ۲- قسم ابواب | ۷- قسم احوال |
| ۳- قسم معاملات | ۸- قسم ولایات |
| ۴- قسم اخلاق | ۹- قسم حقایق |
| ۵- قسم اصول | ۱۰- نهایات |

قسم بدایات : مشتمل است بر ده باب و آن یقظه است و توبه و محاسبه و انابت و فکر و ذکر و اعتصام و فرار و ریاضت و سماع .

باب یقظه

خدای تعالی فرموده: قل انما اعظکم بواحدہ آن تقو مو اللہ (۱) مقصد از برخاستن برای خدا بیدار شدن از خواب غفلت است و فرار نمودن از ورطه فترت و این اول کاریست که دل موعمن را روشن میگرداند برای دیدن نور باید دانست که یقظه بسه چیز تعلق دارد.

(۱) ملاحظه قلب نعمت های الهی را و اعتراف بعجز از شمارش و وقوف بر حد آن و علم بتقصیر در حق آن و فراغت حاصل کردن برای معرفت احساس مندی و منت بآن.

(۲) مشاهده جنایت خود و آگاهی یافتن بر خطر آنها و کمر بستن پی تلافی آن و خلاصی از بند آن و طلب راه نجات از آن.

(۳) آگاهی بمرغبت زیادت و نقصان ایام که بگناه و عیثبات آن را ضایع کرده و باز در فکر افتادن که چگونه آنرا و ایام باقیمانده را ترمیم کند.

امام معرفت بسه چیز حاصل میشود: بنور عقل و روشنی برق منت و عبرت گرفتن باهل بلا. امامشاهده جنایت بسه چیز میشود: بتعظیم حق و معرفت نفس و تصدیق و عهد. و معرفت زیادت و نقصان ایام بسه چیز مستقیم میگردد: بسمع علم و باجابت و داعی خدمت و صحبت صالحان. و ملاک و مرکز تمام اینها بیرون شدن از عادت است.

باب توبه

خدای تعالی فرموده من لم یتنب فاولئک هم الظالمون. که انیکه توبه نکرده اند ایشان ظالمان اند. قرار این آیت نام تائب از جمله ظالمان خارج شد و توبه صحیح نمیشود مگر بعد از معرفت گناه که باید در گناه از سه جنبه نظر کنی:

(۱) بگوای محمد (ص) پند میدهم شمارا بیک کلمه که بر خیز بد برای خدا دود و نفر و بیک بیک نفر و تفکر کنید که نیست یار شما را هیچ دیوانگی و نیست او بعجز ترساننده مر شما را پیش از آمدن عذاب (سوره سبا پاره ۲۲)

یکی اینکه در وقت ارتکاب آن از عصمت خارج میشوی و در اجرای آن خوشدل میشوی و در اصرار به آن تعجیل و در تلافی بتوبه سستی میکنی و با وجود آن خود را مستحق نظر رحمت الهی میشماری.

بعد از آنکه در وخامت عاقبت آن فکر نمودی میباید قرار آیت کریمه :
وتر لو االی الله جمیعاً ایها المؤمنون چنان از معاصی توبه کنی که باز بتمام عمر گرد
آن نگردی.

باب محاسبه

خدای تعالی فرموده یا ایها الذین آمنوا تقوالله ولتنظر نفس ما قدمت لغد (۱)
خدای تعالی طریق محاسبه را بعد از توبه مقرر فرموده زیرا تا توبه از گناه متحقق
نگردد نفس به محاسبه نمی پردازد. محاسبه را سه رکن است :

اول اینکه بین نعمت او تعالی و جنابت خود مقایسه کنی و این کار دشوار آید
بر کسیکه زسه چیز عاری است : اول از نور حکمت و سوء ظن به نفس و تمییز از نعمت
از فتنه .

دوم باید تمییز کنی که خدا بتعالی بر تو چه حق دارد از آنچه بتصرف تست آن وقت
میدانی که جنابت بر تو حجت است و طاعت بر تو منت و حکم الهی بر تو حجت است
که ترا در مقابل آن معذرتی نیست.

سوم باید بدانی که هر طاعت که از تو راضی باشد آن بر تست و هر معصیت که
بر ادر مسدکانت را بدان آلوده سازی آن بسوی تو باز گردد بنابراین میزان وقت را
از دست مگذار.

باب انابت

خدای تعالی فرموده : وانیبوا الی ربکم (۲) انابت سه قسم است :

(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید ، بترسید از خدا و هر شخص نظر کند برای
فردا یعنی روز آخرت چه فرستاده است.

(۲) رجوع کنید بسوی پروردگار خود ببطاعت یا بدعا و تضرع.

اول رجوع بخدا جهت اصلاح چنانکه بعد از وزاری بسوی خدا باز گردد .
 دوم رجوع بسوی او تعالی جهت ایفای وعده (برای تعمیل امر ونهی)
 سوم رجوع از حیث حال چنانکه به اجابت سوی خدای باز گردد .
 و رجوع بسوی خدا برای اصلاح بسه چیز مستقیم میشود : بخروج از اطاعت
 نفس و به تأثر از شوخی و بیباکی و به تلافی مافات از عبادات .
 و رجوع بسوی خدا بوفاً بسه چیز میشود : به بیزاری از لذت معصیت و بترك
 استهانت اهل غفلت از خوف اینکه مبادا خردش بآن مبتلا شود و باستقصاء در رویت
 عمل خدمت .

و رجوع بسوی خدا از حیث حال بسه چیز میشود بمأیوسی از عملت و بمشائده
 اضطراوت و بوزیدن نسیم لطف او تعالی بوجودت .

باب تفکر

خدا يتعالى فرموده ونزلنا اليك الذكر لقبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم
 يتفكرون (۱) تفکر تلمس بصیرت است برای دریافت حاجت و سه نوع است :
 تفکر در حین تو حید و تفکر در لطائف صنع و تفکر در معانی اعمال و افعال .
 تفکر در عین تو حید خوب نیست زیرا خود را در افکندن است در بحر جهود
 و انکار (۲) و نجات از آن ممکن نیست بدون چنگ زدن بانوار کشف و تمسک
 بعلم ظاهر و تفکر در لطایف صنع زراعت حکمت را آبیاری کردن است زیرا
 نتیجه اش معرفت الهی است .

و تفکر در اعمال و احوال تسهیل سلوک راه حقیقت است و از خطر تفکر در حین
 تو حید بواسطه سه چیز خلاصی ممکن است :

- (۱) بدرستی که ما بسوی تو فرستادیم قرآن را تا آشکارا بیان کنی برای مردم آنچه
 بسوی ایشان فرود فرستاده شده و شاید فکر کنند .
- (۲) زیرا گفته شده که تفکر در صفات کنید نه در ذات .

بمعرفت عجز عقل از درك آن و به یأس از وقوف از غایت و باعتصام بحبل المتین
تعظیم الهی .

و لطایف صنع را بسه چیز میتوانی دریافت :

۱- بحسن نظر و خوش بینی در مبادی منن (که عبات از عدم بوجود آوردن
او تعالی است مخلوقات را)

۲- به اجابت دواعی اشارات

۳- بخلاص گر دانیدن خود را از بندگی شهوات .

و اما آگاهی بفکرت بر مراتب اعمال و احوال بسه چیز میشود :
بمطالعه علمی و اتهام مرسومات و بمعرفت مواقع غیر .

باب تذکر

خدا بتعالی فرموده : و ما یتذکر الامن ینیب .

باید دانست که تذکر فوق تفکر است زیرا تفکر طلب است و تذکر وجود و ابنیه تذکر
سه چیز است : انتفاع به موعظت و استبصار بعبرت و ظفر به ثمره فکرت . انتفاع بموعظه بعد
از حصول سه چیز بدست آید : بشدت افتقار و باغماض از عیب واعظ و تذکر وعدو و وعید .
و استبصار بعبرت بسه چیز حاصل آید : بحیات عقل و معرفت زمان و سلامت
از اغراض . و از شاخ فکر بسه چیز ثمره میتوان چید : به کوتاه کردن طول امل و
تدبر در قرآن و قلت صحبت و تمنا و تعلق و پر خوردن و خواب .

باب اعتصام

خدا بتعالی فرموده : و اعتصموا بالله هو مولاکم (۱) و دیگر جافر موده :
و اعتصموا بحبل الله جمیعاً (۲) .

اعتصام بحبل الله محافظه بر طاعت و مراقبت امر او تعالی است و فایده اعتصام
بخدا نجات از موهومات و خلاصی از جمیع تردد است .

(۱) چنگ ز نید بخدا و اوست خداوند شما .

(۲) چنگ ز نید به دستاویز خدا همه .

اعتصام را سه درجه است :

اعتصام عامه بخیر است از حیث استسلام و اذعان بتصدیق و عدو و عید و تعظیم امر و نهی و تأسیس معامله بر یقین و انصاف و این اعتصام به حبل الله است.

دوم - اعتصام خاصه بانقطاع میشود و آن صیانت اراده است از حیث قبض و رها ماندن خلق بر خلق از حیث بسط و ترك علائق از روی عزم و این تمسك بعروه الوثقی است.

اما اعتصام خاص الخاص باتصال است و آن شهود حق است از حیث تفرید بعد از آنکه تعظیم او تعالی مستقیم شده باشد.

و اعتصام به حق تعالی از حیث قرب همان اعتصام بالله است

باب فرار

خدایتعالی فرموده : ففرروا الی الله فرار گریختن از چیز است که دایمی نباشد و سه درجه دارد : فرار عامه از جهل بسوی علم بسعی و استواری و از کسل بعزم و جدیت و از ضیق بوسعت و از یأس بامید.

و فرار خاصه از خبر بشهود است و از رسوم به اصول و از حظوظ به تجربه و فرار خاص الخاص از ماسوی الله بسوی خدا و بعد از آن از شهود فرار بسوی حق کنند و بعد از آن فرار از فرار بسوی حق.

باب ریاضت

خدای تعالی فرموده : والدین یوتون ماتوا و فلو بهم و جله (۱) ریاضت تمرین نفس است بر قبول صدق و سه درجه دارد :

درجه اول ریاضت عامه و آن تهذیب اخلاق است بعلم و تصفیه اعمال باخلاص و توفیر حقوق در معامله.

درجه دوم ریاضت خاصه است و آن عبارت است از قطع التفتات بسوی مقامیکه از آن در گذشته است و ابقای علم قائم مقام آن.

۱- و آن نانیکه میدهند آنچه میدهند از خیرات و صدقات و دلهای ایشان ترسان است بسبب آنکه بسوی پروردگار خود باز گردند گانند آن گروه در نیکوییها سبقت میکنند.

درجه سوم ریاضت خاص الخاص است که تجرید از شهود و صعود بمقام جمع است و ترك ممارضات و قطع معاوضات (یعنی همچشمی و همسری کردن).

باب سماع

خدایتعالی فرموده: و لو علم الله فيهم خيراً لا سمعهم (۱) سماع در حقیقت انتباه است و سه درجه دارد: درجه اول سماع عامه است و این نیز سه قسم است:

اجابت زجر و عید از ورع از روی ورع و اجابت دعوت و عده از روی جهد و رسیدن بمشاهده منت از روی استبصار.

درجه دوم سماع خاصه است سه چیز است: شهود مقصود در هر روز و وقوف بر غایت در هر حس و خلاص از تلذذ بتفرق.

درجه سوم سماع خاص الخاص است اول سماعی که علل را از کشف بشوید و ابد را به ازل پیوست کند و نهایات به بدایت رد نماید.

اما قسم ابواب ده است: حزن و خوف و اشفاق و خشوع و اخبات و زهد و ورع و نبتل و رجاء و رغبت.

باب حزن

خدایتعالی فرموده: تو لو و اعینهم تفيض من الدمع حزنا (۲) حزن و اندوه یا برای آن میباشد که چیزی از دستش رفته یا از جهت آنکه تأسف بر چیز ناممکن دارد و بر سه درجه است:

(۱) و اگر دانستی خدا در ایشان نیکویی هر آینه شنو انیدی ایشانرا.

(۲) چند نفر از مسلمانان نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمدند که ما هم شوق غزا را داریم لیکن نفقه راه و سواری نداریم آنحضرت فرمودند من هم موجودندارم پس گریه کنان برگشتند. معنی آیت: برگشتند از پیش تو و چشمهای شان روان میشد از اشک یعنی اشک میباریدند از روی اندوه.

اول حزن عامه و آن غمناکی است بر تفریط در خدمت و افراد در جفاء و ضیاع اوقات .
درجه دوم حزن اهل اراده است و آن اندوه بر گرفتاری دل است بتفرقه
و بر باز ماندن نفس از شهو و طایفه خاصه را از مقام حزن نصیبی نباشد . درجه
سوم از مقام حزن غمناکی است که از جهت معارضاتی که پیش روی خواطر حائل
میگردد، حدوث میکند .

باب خوف

خدایتعالی فرموده : یخافون عن ربهم من فوقهم .
معنی خوف بر آمدن از طمانینت است و سه درجه دارد :

اول خوف از عقوبت و این خوف علامت ایمان داری و صحت آن است و خوف عامه
است و از تصدیق به وعید پیدا میشود از یاد کردن گناه .

درجه دوم خوف مکر است در حالی که نفوس مستغرق ناز و نعم دنیا باشند و در
مقام اهل خصوص و حشت خوف ، و حشت نباشد مگر از هیبت جلال و بزرگی خداوند
و این آخرین مرتبه است که اهل کشف را در اوقات مناجات پیدا میشود و حالی
است که کمر بیننده آنرا می شکناند .

باب اشفاق

خدایتعالی فرموده : انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین .

اشفاق بمعنی ترسیدن مقرون به ترحم است و سه درجه دارد : درجه اول اشفاق
بر نفس است که مبادا بعناد جمع گردد و اشفاق بر عمل که مبادا ضایع گردد
و اشفاق بر خلیقت است جهت معرفت معاذیر آن .

درجه دوم اشفاق بر وقت است که مبادا بانفرقه آمیخته گردد و اشفاق بر قلب است
که مبادا عارضهء اورامزاحم گردد . و اشفاق بر یقین است که مبادا ریب و شک
به او مداخله کند .

(۱) پیش ازین ما در میان اهل خود ترسناک بودیم از عذاب خدا با سوء قضا
باشمات اعدا - پاره (۲۵) رکوع ۶ سورهء طور .

درجه سوم اشفاقی است که صاحب خود را از کبر و عجب صیانت میکنند و نمیگذارند با مردم مخاصمه کند و مرید را وادار میکند که از حدود خود تجاوز ننماید.

باب خشوع

خدایتعالی فرموده: **اللہ یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبہم لذكر اللہ و ما نزل من الحق.** خشوع خمود و جمود نفس و طبیعت است برای متعاضم یا ترسناک و سه درجه دارد: درجه اول تذلل به امر و اطاعت بحکم و سرخم کردن برای نظر رحمت حق. درجه ثانی ترقب نفس و عمل از آفات است و ترقب رویت فضل و مهر بانی هر کسیکه بتو کند یعنی ممنون آن باشی و تنسم نسیم فنا را مراقب باشی.

باب اخبات

خدایتعالی فرموده: **و بشر المنجبتین (مژده بده نیایش کنندگان را) و اخبات** بمعنی زاری و عاجزی کردن و از اول مقام طمانینت است و سه درجه دارد: درجه اول اینکه عصمت باید شهوت را تابع سازد و تدارک غفلت را کند و طلب عیش و بیغمی را ترک دهد.

درجه دوم آنست که سببی از اسباب اراده اش را سست و ناقص نکنند و قلبش را عارضهء متوحش نسازد و فتنهء رهن راه او نگردد. درجه سوم آنست که مدح و ذم نزد او برابر باشد و همیشه نفس خود را املامت کند و از نقصان مردم چشم پوشد.

باب زهد

خدایتعالی فرموده: **بقیہ اللہ خیر لکم.** زهد بمعنی بکلی بی رغبت شدن از چیزی است و بی میل شدن از دنیا. برای مردم عام قربت است و برای مرید ضرورت و برای خاضعان خشیست و سه درجه دارد:

۱ - آیا وقت آن نرسید: مومنان را که نیایش کند و بترسد دل‌های ایشان برای یاد کردن خدا و یاد آوردن آنچه فرود فرستاده خدای از کلام خود که راست و درست است. (سوره حدید رکوع ۱۸)

زهد درجه اول آنست که بعد از ترك حرام از شبهات هم بپرهیزد طوری که از معتبه ننگ کند و از منقصه و کراهت و مشارکت به افساق عار دارد.

درجه دوم زهد از فضل است که پی زیاده از مایحتاج نگیرد و فرصت را برای عمارت باطن بکاربرد و خود را به حلیه آراسته کند که انبیاء و اولیاء و صدیقان کرده اند (یعنی به عبادت و اخلاق)

درجه زهد سه چیز حاصل میشود: بحقارت نظر کردن در اشیائی که بزهد آنها را ترك داده و به اعتدال نگاه داشتن احوال خودت و به در نظر نیاوردن اکتسابی که نموده بسبب آنکه ناظر بسوی وادی حقیقت هستی.

باب ورع

خدایتعالی فرموده: و ثیابك فطهر (و جامه هایت پاك ساز). ورع منتهای درجه بر حذر بودن از امور ناشایسته و نهایت درجه بتعظیم ایزدی خود را و ادا داشتن است. ورع برای مردم عامه آخرین رتبه مقام بشمار میرود و برای مرید مقام ابتدا بی است و سه درجه دارد:

درجه اول اجتناب از قبائح بحفاظت نفس از گناه و توفیر حسنات و صیانت ایمان و این صفات سه گانه درجه اول و ورع مرید است.

درجه دوم حفظ حدود است در امری که به کردن آن باک نباشد (۱) جهت ابقای صیانت و تقوی و گریختن از دنائت.

درجه سوم تورع است از هر چیزی که باعث پراگندگی و ضیاع وقت میگردد و جمعیت خاطر و صفای وقت را از بین میبرد.

باب تبتل

خدایتعالی فرموده: و تبتل الیه تبتیلاً (۲)

(۱) یعنی در امر مباح نیز مبادرت نکند. (۲) واذ کر اسم ربك و تبتل الیه

تبتیلاً. یاد کن نام پروردگار خود را و بریده شود از خلق بسوی او بریدنی.

تبتل انقطاع کلی است بسوی او تعالی و جای دیگر فرموده: له دعوة الحق. یعنی
تجربید محض و سه درجه دارد:

درجه اول از حظوظ (۱) و لحوظ (۲) بسوی عالم از روی بیم یا امید یا مبالات
بحال. پس قطع امید به رضاء باید کرد و دفع خوف به تسلیم و ترك مبالات
بشهود حقیقت.

درجه دوم تجربید انقطاع است به جلو گیری نفس از هوی بمجانبت هوی و تنسم
روح انسی و درخشیدن کشف.

درجه سوم انقطاع بسوی سبقت بوسیله استقامت و استغراق در قصد و وصول
و نظر بسوی او ایل مقام جمع.

باب رجاء

خدایتعالی فرموده: لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه لمن كان يرجو الله
والايوم الاخر (۳).

رجاء ضعیف ترین منازل مرید است زیرا که رجاء از وجهی معارضه است و از
وجهی اعتراف و آن افتادن در رعونت (سستی) است بمذهب این طایفه مگر یک
فایده دارد. بنابراین در آیت و حدیث نامش ذکر شده و در مسالک محققین داخل
گشته و آن فایده این است که حرارت خوف را باعتدال می آرد که کار به مأیوسی
نینجامد.

رجاء سه درجه دارد: درجه اول آنست که عامل را به اجتهاد می آرد و بکار
می اندازد و بیدار می سازد.

درجه دوم رجای ارباب ریاضت است که بجایسی رسیده اند که هم ایشان
در ان ترك لذات گفته و شروط علم و استیفاء حدود حمیت را لازم گرفته اند.

(۱) حظوظ حظ و بهره گرفتن (۲) لحظه نگریستن و الفات کردن.
(۳) هر آینه هست شمارا در کار پیغمبر خدا پیروی نیک کسی را که امید وار
ثواب خدای را و نعیم روز آخرت را.

درجه سوم رجای صاحب‌دلان است و آن رجای لقای حق است جل جلاله که اشتیاق دیدار ایشانرا بزهد و بسختی زندگی کردن و ادار ساخته .

باب رغبت

خدای تعالی فرموده : و یسک عوننا رغبا ورهبا (۱)

رغبت یعنی میل کردن بسوی حق بالاتر از رجاء است زیرا رجاء طمعی است که محتاج به تحقیق است و رغبت سلوک بر تحقیق است و رغبت سه درجه دارد :
درجه اول رغبت اهل خیر است که از غلم تولید میشود و صاحب خود را بر اجتهاد و ادار میکند یعنی مکارمی اندازد و از غثائت کسالت میرهاند .

درجه دوم رغبت از باب حال است که از مجهود جزء مبذول را نگذارد و دامن همت را ذیبول و غیر مقصود را مامول .

درجه سوم رغبت اهل شهود است که تشوقی تصحیب او تقیه است و تحمل او همت تقیه و با او از تفریق بقیه نباشد .

اما قسم معاملات ده باب است : رعایت ، مراقبت ، حرمت ، اخلاص ، تهذیب ، استقامت ، توکل ، تفویض ، ثقت ، تسلیم .

باب رعایت

خدای تعالی فرموده : فمارعوها حق رعایتها . (۲)

رعایت بمعنی نگاه داشت است باهتمام و سه درجه دارد : درجه اول رعایت اعمال و درجه دوم رعایت احوال و درجه سه سوم رعایت اوقات . رعایت اعمال آنست که هر قدر عمل نیکو کند باید آنرا کم شمارد و در نظر نیارد و بر آن افزوده برود و اجرای آن باید برای معجرای علم باشد نه برای تزیین و خود را به آن آراستن .

(۱) و پیغمبر ان می خواندند مارا به امید و خوف (سوره انبیاء رکوع ۶)

(۲) پس رعایت نسکر دهند حق رعایت آنرا

امار عابت احوال آنست که اجتهاد را آینه قرار دهد و یقین را صیقل آن آینه.
 اما رعایت اوقات آنست که اگر بهر قدم ایستادی و باز غایب شدی از قدمی بصفای
 از رسم آن باز بروی از شهود آن بصفای.

باب مراقبه

خدایتعالی فرموده : فار تقب انهم مر نقبون (۱)
 مراقبه دوام ملاحظه مقصود است و سه درجه دارد : درجه اول مراقبه حق است
 علی الدوام در سیر او .
 درجه دوم مراقبه نظر حق است بسوی توبترك معارضه و باعراض از اعتراض
 و شکستاندن رعونت تعرض (۲) .
 درجه سوم مراقبه ازل است بمطالعه آنچه گذشته است جهت استقبال علم
 توحید .

باب حرمت

خدایتعالی فرموده و من يعظم حرمت الله فهو خير له عند ربه (۳)
 حرمت بمعنی پرهیز کردن است از مخالفت و جسارت و سه درجه دارد :
 درجه اول تعظیم امر و نهی است محض جهت رضای الهی نه از ترس آتش
 دوزخ و نه به امید حصول نعمت جنت و نه برای خودنمایی و ریاکاری و نه
 عبادت نفس است نه عبادت باری تعالی .
 درجه دوم اجرای خیر است بر حسب ظاهرش و آن باقی گذاشتن است اعلام
 توحید خیر به عامه را بر ظاهر آن بدون تاویل تکلف از روی تعشق و نه از ظاهر
 آن بتمثیل تجاوز کند و نه ادعای ادراك با توهم ابران کند .

(۱) منتظر باش هر آینه ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بقونازل میشود .

(۲) رعونت گزلی و سستی .

(۳) هر که تعظیم کند شعائر خدا را پس این تعظیم کردن بهتر است اورانزدیک

پروردگارش (سوره حج رکوع ۱۱)

درجه سوم صیانت انبساط است که بجز آن و گستاخی آن لوده نگر دد و صیانت سرور است که امن بدان مداخله نکند و صیانت شهو داست که سبب با آن عارض نگر دد.

باب اخلاص

خدایتعالی فرموده: **الا لله الدین الخالص (۱)** اخلاص پاک ساختن عمل است از تمام آن لود گیهاوسه درجه دارد: درجه اول اخراج رویت عمل است از عمل یعنی عملی که میکند در نظر نیارد و دیگر اینکه عوض آنرا نخواهد درجه دوم خجل شدن از عمل است با وجود بذل مجهود و کوشش زیاد به حفاظت از شهو دو باید عمل را بتوفیق الهی داند از عین خود.

درجه سوم خلاص گردانیدن عمل است باینکه بگذاری عمل را نابه سیر علم سیر کند و از بندگی رسوم آزاد باشد.

باب تهذیب

خدای تعالی فرموده: **فلما افل قال لا حب الا فلین (۲)** تهذیب محبت ارباب بدایات است و آن راهی از راههای ریاضات است و سه درجه دارد:

درجه اول پاک گردانیدن خدمت است از اینکه بجهالت آن میخیزد نگر دد و بعبادت آن لوده نشود و همت به آن نچه کرده کفایت نکند.

درجه دوم تهذیب حال و آن این است که حال را سوی علم میل ندهد و به رسوم تابع نسازد و به حظوظ التفات نکند.

درجه سوم تهذیب قصد است و آن پاک ساختن اوست از ذلت اکر اه و حفاظت آن از مرض فتور و نصرت آن زبر منازعات عملی.

(۱) آگاه باش که مر خدای را برستش خالص است یعنی خالی از شرك (سوره زمر رکوع اول).

(۲) پس چون تاریک شد بر وی شب دید ابراهیم ستاره را گفت: این رب من است و چون فرورفت ستاره یعنی غروب کرد گفت دوست ندارم فروروندگان را.

باب استقامت

خدای تعالی فرموده: فاستقیموا الیه (۱) استقامت روحی است که بوسیله آن احوال زنده میگردند چنانچه عامه را اعمال بدان زیاده میشود و این برزخ است در بین تفرقه و جمع و سه درجه دارد:

درجه اول استقامت که شیدن در اقتصاد و میانه روی است که نه از حد علم تجاوز کند و نه از حد اخلاص در گذرد و نه مخالف طریق سنت باشد.

درجه دوم استقامت احوال است و آن شهود حقیقت است نه از روی کسب و ترک دعوی است نه از روی علم.

درجه سوم استقامت بترک رویت است بغیبت از تطلب استقامت بسبب شهود اقامت حق و تقویم او جل شانہ.

باب توکل

خدای تعالی فرموده: و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین (۲) توکل سپردن امر است بصاحب آن و اعتماد کردن بوکالت او و این سخت ترین منازل است برای مردم عامه و آسانترین راه هاست نزد خاصه زیرا حق تعالی وکیل جمیع امور خود را گردانیده است و سه درجه دارد:

درجه اول توکل همراه طلب و واسطه بگردانیدن سبب به نیت شغل نفس و نفع رسانی بخلق و ترک دعوی.

درجه دوم توکل است بدون طلب و اغماض از سبب بجهت تصحیح توکل و بجاماندن وقع شرف نفس و فراغت برای ادای واجبات.

درجه سوم توکل مع معرفت توکل است و منازعت بسوی خلاص از علت توکل و آن این است که بدانی که مالکیت حق تعالی برای اشیاء مالکیت عزت و غلبه است و دیگر بدان شرکت ندارد و از ضرورت بندگی است که بنده بداند که تنها حق تعالی مالک اشیاء است.

(۱) خدای شمایسکی است پس راست متوجه شوید بسوی او (سوره حم السجده)

(۲) و بر خدای توکل کنید اگر هستید ایمان آرند گان.

باب تفویض

خدایتعالی بطور حکایت از مومنان آل فرعون فرموده: واحوض امری نالی الله (۱)
 معنی تفویض اینست به توکل وسیع تر و لطیف تر اشارتی دارد. زیرا توکل بعد از وقوع
 سبب است و تفویض قبل از وقوع و بعد وقوع آن است و آن در وقت استسلام
 باشد و توکل شعبه ایست از آن و بر سه درجه است.
 درجه اول آنست که باید بنده بدانند که قبل از عمل خود مالک استطاعت نبوده
 پس از مکر ایمن نشود و از معاونت مایوس نگردد و نازش بر نیت نکند.
 درجه دوم معاینه اصرار است پس عمل نیک را منجی شمارد و گناه را مهلک
 نداند و سبب را حائل.
 درجه سوم تنها خدای را مالک حرکت و سکون و قبض و بسط بدانند و معرفت
 او وابسته بتعریف تفرقه و جمع است.

باب ثقه

خدایتعالی فرموده: فاذا حفت علیه فالقیه فی الیم (۲) بدانکه ثقت (اعتماد کردن)
 مرد ملک چشم توکل و مرکز دایره، تفویض و سویدای دل تسلیم است و سه درجه
 دارد:
 درجه اول یأس است که بنده از مقاومت احکام مایوس و از منازعت از پنا
 نشیند و از وقاحت اقدام خلاص گردد.
 درجه دوم امن است که بنده از فوت مقدر و انتقاض مسطور مأمون گردیده
 بروح رضا یا بنظر یقین یا بلطف صبر آشنا شود.
 درجه سوم معاینه تقدیر از لی حق است و باین وسیله از محنت قصدها و تکالیف
 حمایت و بر آمدن بمدارج و سایل نجات یابد.

(۱) و سپردم کار خود را بخدا.

(۲) چون بترسی بروی پس بیندازش بدریا.

باب تسلیم

خدایتعالی فرموده: فلاور بک لا یو عنون حتی یحکموا ک فیما شجر بینهم ثم لا یجد
و فی انفسهم حرجا مما قضیت ویساموا تسلیماً (۱)

تسلیم از بالا ترین راه های عامه است و بر سه درجه است:

درجه اول تسلیم عقل است که از مزاحمت او هام و قیاس و استدلال برآمده
ایمان به غیب آورده به آن تسلیم کند.

درجه دوم تسلیم علم است به حال و تسلیم قصد بکشف و تسلیم رسم بحقیقت.
درجه سوم تسلیم غیر حق است بحق و سلامت از رویت تسلیم بمعاینه تسلیم
حق ترا که با او جل جلاله.

اما قسم اخلاق ده باب است باب صبر و رضاء و شکر و حیا و صدق و ایثار و خلق
و تواضع و فتوت و انبساط.

باب صبر

خدایتعالی فرموده: واصبر و ما صبر وک الابالله (۲)

صبر باز داشتن نفس است از جزع بر مصیبتی که برای شخص پیش می شود
و این نیز بر عامه از مشکلترین منازل است و او حش آن در طریق محبت و انکرا آن
در طریق توحید و سه درجه دارد:

درجه اول صبر از معصیت یعنی معصیت نکردن و ملاحظه و عید از حیث
ابقای ایمان و حذر از حرام و بهترین انواع صبر صبر از معصیت است از روی حیا.
درجه دوم صبر بر طاعت است بمحافظت آن بطور همیشه و بر رعایت آن
از روی اخلاص و به نیکو ساختن از حیث موافق به علم بودن.

(۱) پس بپروردگار تو که ایشان مسلمانان نباشد تا وقتیکه ترا حکم سازند در اختلافیکه
میان ایشان واقع شده و تو حکم کنی باز نیابند در دل خود تنگی از آنچه حکم
فرمودی و قبول کنند به انقیاد.

(۲) و صبر کن و نیست صبر تو مگر بتوفیق خدا «آخرین رکوع سوره نحل»

درجه سوم صبر بر بلا است بملاحظه حسن جزا و انتظار فرح از عقب آن
و تذکار نعمت گذشته و راجع بهمین درجات ثلاثه است نزول این آیت کریمه
(یا ایها الذین امنوا اصبروا) یعنی در بلا (و صابرو) یعنی از معصیت و (رابطو)
یعنی بر طاعت.

صبر ادنی (الصبر لله) است و این صبر عامه است و اوسط آن الصبر بالله است
صبر مرید است و اعلی ترین آن الصبر و علی الله و این صبر سالکان است.

باب رضا

خدای تعالی فرموده : یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه.
رضا ضد سخط است و برای متسخط درین آیت رائی گذشته نشده .
رضاء اسم است برای وقوف صادق با آنچه خواهش دوست است چنانکه
هیچ وقت التماس آرزوی خود نکند و طلب زیادت نه نماید و تبدیل حال
خود نخواهد و رضا از او ثل مسالک اهل خصوص است و بر مردم عامه دشوار
است و سه درجه دارد :

درجه اول رضای عامه است چنانکه به ربوبیت او تعالی خشنود باشد
و بعبادت غیر او تعالی راضی نشود و این رضایت مرکز دایره اسلامیت و پاک
کننده از شرك است و بسه شرط صحت می پذیرد چنانکه خدایتعالی از جمیع
اشیاء نزد بنده محبوب تر باشد و از روی تعظیم اولی و مستحق تر هر چیز بطاعت.
درجه دوم راضی بودن از خدای تعالی است و آیات قرآن به آن ناطق است
و آن خشنودی از دست در تمام آنچه که قضا و قدر و این از او ایل مقام اهل
خصوص است و بسه شرط صحت می پذیرد به استواری حالات نزد بنده و خصومت
نکردن با مردم و با خلاص در مسأله الحاج.

(۱) ای نفس آرام گرفته بند کرم باز گرد بسوی پروردگار خویش در حالیکه
تو خشنود شده و خدای تو نیز از تو خشنود گشته پس در آئی در زمره بندگان
من و در آنجا در بهشت من (سوره فجر)

درجه سوم رضا بر ضای دادن است طوری که بنده قطعاً خود را مستحق
رضا و مسخظ نبیند این وضع او را و ادار میکند به ترك تحکیم و بسی اختیاری و عدم
تمیزا گر چه با آتش انداخته شود اظهار نارضائی نکنند

باب شکر

خدای تعالی فرموده: وقلیل من عبادی الشکور (۱) شکر نام شناختن نعمت است
کسیکه نعمت را شناخت منعم را می شناسد و به ستایش او می پردازد از اینجاست
که خدای تعالی اسلام و ایمان را در قرآن شکر نامیده و معنی شکر سه چیز است:
معرفت نعمت باز قبول نعمت باز ستایش آن و این گونه شکر نیز مخصوص مردم عامه
است و بر سه درجه است: درجه اول شکر بر محاب (دوست داشته شده است) و این
شکر است که مسلمان و یهود و نصاری و مجوس در آن شریک اند و از وسعت
رحمت حضرت باری تعالی است که آنرا شکر شمرده با آن وعده زیادت
نعمت و ثواب داده.

درجه دوم شکر بر سختی هاست و این از کسی بوجود آید همه حالات نزد او برابر
است غم و شادی و نعمت و نعمت نزد او فرقی ندارد و چنین شاکر از ان کسانی است
که پیش از همه به بهشت داخل میشود.

درجه سوم شکر آنست که جز منعم در نظر بنده نمی آید چون منعم را مستحق
عبادت دید به نعمت او شکر میکند و چون محبت منعم بدانش متمکن شد نعمت او
نیز هم چون نعمت بنظرش شیرین است و چون بمقام تفرید رسید هیچیک از نعمت
و نعمت در نظرش نمی آید یعنی تنها منعم را بدون رعایت نعمت دوست میدارد.

باب حیاً

خدای تعالی فرموده: اللم یعلم بان الله یری (۲) حیاً از اول مدارج خاصان است

(۱) واندك اند از بندگان من که شکرگذار باشند.

(۲) آیا نمیداند که هر چه میکنند خدای می بیند.

و از تعظیمی بوجود می آید که وابسته بدوستی است و سه درجه دارد : اول حیائیت که از علم توحید بوجود می آید بنظر حق که او را بسوی تحمل مجاهده و ادارش میکند که جنایت را بنظر قباہت بیند و زبانش را از شکایت ساکت میکند .
درجه دوم حیائی است که از نظر در علم قرب بوجود می آید و بمحبت و ادارش میکند و بروح انس پیونددش میدهد و از ملاست با مردم بد میبرد .
درجه سوم حیائی است که از شهود حضرت باری جل جلاله بوجود می آید و این را احد و نهایت نباشد نه آلوده به هیبت گردد و نه تفرقه بر بادش دهد .

باب صدق

خدای تعالی فرده : فادا عزم الامر فلو صدق فوالله لسكان خیر الهم .
صدق نام حقیقت شئی است حصولاً و وجوداً و بر سه درجه است :
درجه اول صدق در قصد که توسط آذین شأن داخل شدن صحت پذیرد و هر تفریط را اطلاع کنند و به اعتدال آرد و هر خراب را آباد کند و هر فوت شده را اتلافی و تدارک نماید .
و علامت این صدق آنست که داعیه زیان کسی را برداشت ندارد و نیز بر صحبت ضد صبر نتواند و از حد تجاوز نکند .
درجه دوم صدق که حیات را جز برای حق آرزو نکند و در نفس خود جز اثر نقصان نبیند و به ترقی درجه ادنی التفات ننماید .
درجه سوم صدق در معرفت صدق است زیرا صدق در علم اهل خصوص مستقیم نگردد مگر بر حرف و احد و آن عبارتست از موافقت رضای حق بر عمل بنده آنوقت اعمال او مرضیه و احوالش صادق و قصدش مستقیمه باشد چه در غیر صدق اعمال نیک او هم گناه است و درست ترین احوالش قریب و صفات ترین قصدش قعود .

باب ایثار

خدای تعالی فرموده: و یوثر و ن علی انفسهم و لو کان بهم خصاصته (۱)
 ایثار تخصیص دادن و اختیار کردن و برگزیدن است و سه درجه دارد:
 اول اینکه نفع دیگری را بر نفع خود مقدم کنی در چیزی که از روی دین ناجائز
 نباشد و طریقی را بر تو قطع نکنند و وقت را فاسد نسازد.
 و به سه چیز میتوان بایثار قدرت یافت: بتعظیم حقوق و بر غیبت در مسکرم
 اخلاق و اعراض از بخل.
 درجه دوم برگزیدن رضای خدا بتعالی است بر رضای غیر او اگر چه بر سر
 سخت گذرد و دشوار آید و بدن و قوت بدن ضعیف گردد.
 درجه سوم ایثار الله تعالی است زیرا خوض در ایثار دعوی در ملک است باز
 ترك شهود و رویت ایثار الله تعالی است باز غائب شدن از ترك.

باب خلق

خدای تعالی فرموده: و انك لعلی خلق عظیم . (۲)
 تعریف تمام ناطقین این علم این است که تصوف خلق است و همه سخنان
 بدوریک قطب میچرخد و آن این است که خلق بذل معروف و منع اذیت است
 و امکان آن در سه چیز یافت میشود که عبارت است از علم و وجود و صبر و خلق سه
 درجه دارد:
 درجه اول اینکه شخص مقام خلق را بشناسد که به اقدار خود مر بوط اند و در طاعت خود دمحبوس
 و بر حکم موقوف این معرفت بسه چیز استفاده میکند: با من ماندن خلق از توحته سنگ.
 و جلب محبت خلق بر ای تو و نجات خلق بتو.

- (۱) و ایثار میکنند یعنی تقدیم مینمایند مهاجران را بر نفس های خود یعنی از
 خود باز میگیرند و بایشان میدهند اگر چه هست ایشان را حاجت بآن.
 (۲) هر آینه ای محمد (ص) تو بر خوی بز رگ هستی یعنی اخلاق کریمه داری.

درجه دوم اینکه بخدای حسن ظن داشته باشی و بدانی که هر چه که از تو صادر میشود لایق عذرخواستن است و هر چه از خدای تعالی می آید موجب شکر است. درجه سوم تخلق بتصفیه خلق است و باز صبر داز تفرق خلق باز تخلق بمجاوزه تخلق.

باب تواضع

خدای تعالی فرموده: و عباد الرحمن یمشون علی الارض هونا (۱)
تواضع فروتنی کردن است در مقابل عظمت و جلال حق جل شانہ و سه درجه دارد: اول تواضع در مقابل دین چنانکه معقول را معارض منقول نگرداند و برای دین اقامه دلیل و فلسفه گوئی نکند و جهت مخالفت راهی پیدا نکند و این کار برای او صحیح نیست جز در صورتیکه بداند که نجات در نصرت است و استقامت بعد از ثقه (اعتماد) است و بیسنة و رأی حجت است.

درجه سوم آنست که راضی باشد با آنچه یکه او تعالی راضی است و بداند که بنده است و با مسلمانان همچو برادر سلوک کند و حق دشمن را نیز تلف ننماید و کسیکه از و عذر خواهد قبول کند.

درجه سوم اینکه با خدا تواضع کنی چنانکه در خدمت از رأی خود فرود آئی و در صحبت از رویت حق خود و در مشاهده از نشان خود.

باب فتوت

خدای تعالی فرموده: انهم فتوته آمنو بر بهم وزدناهم هدی. (۲)
فتوت آنست که برای شخص خود فضیلت و حقی را قائل نشوی یعنی خود را برتر از دیگران نشماری و سه درجه دارد:

(۱) بندگان خدا آند که میروند بر زمین با هستگی (یعنی بوقار یا بتواضع و برد باری) و اذ اخا طبهم العجا هلون قاولوا سلاماً.

(۲) در صفت اصحاب کهف است یعنی هر آئینه جوانان چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خویش و زیاده دادیم ایشانرا هدایت «سوره کهف رکوع ۱۴۶»

درجه اول ترك خصوصت و تغافل از ذلت و نسیان اذیت.
 درجه دوم اینکه هر که از تو سرکشد باو تقریب جو پسی و هر که بتو ابدا رسا ندتو
 به نیکی مقابله کنی و هر که نسبت بتو جنایتی کند از و عذرخواهی.
 درجه سوم اینکه در مسیر بدلیل نیاویزی و اجا بتت را آلوده بغرض نکستی
 و در شهودت بر رسم پا بند نباشی.
 بد آنکه کسیکه دشمن خورد را بشفاعت محتاج میسر داند و از معذرت او متأثر
 نمی شود بوئی از فتوت بمشامش نرسیده.
 در علم خصوص کسیکه نور حقیقت را در قدم استدلال میجوید دعوی فتوت
 ابداً برای او حلال نیست.

باب انبساط

خدای تعالی بطور حکایت از زبان کلیم خود فرموده :
 اتهلکنا بما فعل السفها منا ان هی الافتتنک تضل بهامن نشاء و تهدی من نشاء .
 انبساط با کشاده روی پیش آمدن و کنار جوئی از وحشت حشمت ست و سه درجه دارد :
 درجه اول انبساط همراه خلق و آن اینست که ایشا نرا از مهر بانی خود بسبب
 بغل محروم نکستی و با بشان بملاطفته پیش آئی و در و از هاء احسان بر روی
 حاجتمندان وا گذاری.
 درجه دوم انبساط با خالق آنست که بخوف از او تعالی خود را محبوس نسازی
 و با مید محجوب نشوی و آدم و حوا میان تو و او حائل نسگردد.

(۱) و قتیکه هفتاد تن از بنی اسرائیل را بسبب گستاخی شان بحکم خدا صاعقه
 در گرفت موسی عیله السلام گفت ای پروردگار من اگر میخواهی هلاک میگردی
 ایشان را پیش ازین و مرا نیز هلاک میگردی آیا هلاک می کنی سبب آنچه که
 کردند بیخورد ان از قوم مانیست این حادثه مگر امتحان تو. گمراه مینمائی
 هر کرا میخواهی و زاه مینمائی هر کرا میخواهی «سوره اعراف رکوع ۹»

درجه سوم انبساط انطواء از انبساط است و آن وسعت همت برای انطواء انبساط بنده است در بسط حق عزوجل .
 اما قسم اصول ده باب است: قصد و عزم و اراده و ادب و یقین و انس و ذکر و فقر و غنا و مقام مراد .

باب قصد

خدا ای تعالی فرموده: *ومن یخرج من بیته مهاجرأ الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره، علی الله «۱»*

قصد عزم جزم برتجد است برای طاقت و سه درجه دارد:

درجه اول قصدی است که باعث بر اینگختن بر ارتیاض و خلاصی از تر دداست و بمجانبت از اعراض میخواند . درجه دوم قصدیست که اگر سببی بر خورد آنرا قطع کنند و اگر حائلی اور ادعوت کنند و اگر بمشقت دچار شود سهل گیرد درجه سوم قصد استسلام است جهت تهذیب علم و قصد اجابت و داعی حکم و قصد در آمدن در بحر فنا .

باب عزم

خدا ایتعالی فرموده: *فاذ اعزمت فتوکل علی الله عزم حقیقی عبارتست از قصد طوعاً یا کرهاً و سه درجه دارد:*

درجه اول ابای حال بر علم است جهت درخشانی بر ق کشف و استقامت نورانس و میرانیدن هوی «یعنی هوای نفس»

درجه دوم استغراق در لوائح مشاهده و استنارهء ضیای طریق و جمع کردن قوای استقامت است درجه سوم ، معرفت علت عزم است بعد از آن عزم کردن

(۱) کسیکه برآید از خانهء خود در حالیکه هجرت کنند باشد بسوی خدا و رسول او پس در یابد او را مرگت پس بدستیکه ثابت شد اجر او بر خدای تعالی «سوره النساء»
 (۲) پس چون بکناری قصدی کردی پس توکل کن بر خدا:

بر خلاصی از عزم بعد از آن سعی در خلاصی از تکالیف ترک عزم. زیرا بهترین میراثی که عزام برای صاحبان عزم میدهد همین وقوف بر فهم علل عزائم است.

باب اراده

خدا ایتعالی فرموده: قل کل يعمل علی شاکلته «۱» اراده از جمله قوانین این علم است و جامع جمیع بناهای آن است و آن اجابت برای دواعی حقیقت طوعاً بر سه درجه است:

درجه اول برآمدن از عادات است بصحبت علم و آمیزش با سالکان بصدق قصد و برطرف کردن رفقای مانع از میان.

درجه دوم جدائی انداختن در بین قبض و بسط توسط حال و ترویح انس.

درجه سوم باوجود صحت استقامت و ملازمت رعایت ادب خود را فراموش کردن و از خودی برآمدن است.

باب ادب

خدا ایتعالی فرموده (والحافظون لحد و دالله) (۲) ادب نگاه داشتن حد است. بین غلو و جفاء بسبب معرفت عدوان «از حد تجاوز کردن».

وسه درجه دارد: درجه اول منع خوف که بدرجه یأس نرسد هم-چنین جلوگیری از رجاء که از خوف ایمن نگردد و ضبط نمودن سرور که باعث بر گستاخی نشود.

درجه دوم خروج از خوف بمیدان قبض است و صعود از رجاء بمیدان بسط بعد از آن ترقی از سرور بمیدان مشاهده.

درجه سوم معرفت ادب است بازبی نیازی از ناءدب بقادیب حق بعد از آن خلاص از تعب ادب.

(۱) بگوای محمد «ص» که هر کسی عمل میکند بر طریق تخرید «یعنی بر چیزیکه

مفطور است» «سوره بنی اسرائیل»

(۲) و نگاه دارنده اند احکام خدای را.

باب یقین

خدایتعالی فرموده: وفي الارض آيات لعموم قنين (۱) در طریق سلوک یقین مرکب سالک است و گفته اند یقین آخرین درجه عامه و اولین قدم خاصه است و سه درجه دارد:

درجه اول علم الیقین و آن پذیرفتن است چیزی را که از حق ظاهر میشود و قبول آنچه از نظر او غائب است و وقوف بر آنچه چیزی که قیامش بحق است. درجه دوم عین الیقین و آن بسی نیاز است از استدلال باستدراک و از خبر به عیان و پاره کردن شهود؛ حجاب علم را. سوم درجه حق الیقین است و آن طلوع صبح کشف است بعد از آن خلاص از کلفت یقین باز قناء در حق الیقین.

باب انس

خدایتعالی فرموده: اذا سألك عبادة عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان (۲) انس اشارت است بروح قرب و سه درجه دارد: درجه اول انس بشواهد و آن یافتن حلاوت ذکر است و تغذی بسمع و وقوف بر اشارت. درجه دوم انس بنور کشف است و آن انسی است منشعب از انس اول ممزوج به صولت هیما و موج فناء باور سیده و این حال قومی را بر عقل غالب گردد و قومی را شکیبائی سلب شود و از قیود علم خارج گردند اینست که در حدیث چنین دعا وارد شده:

اللهم اسألك شوقاً الى لقائك من غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلته.
درجه سوم انس اضمحلال در شهود باری تعالی است که نه از عین آن تعبیر کرده میشود و نه بعد آن گنجایش اشاره است و نه برکنه آن کسی را آگاهی.

(۱) و در زمین نشانهاست برای یقین کنندگان.

(۲) و چون استفسار کنند ترابندگان من از صفت من پس نزدیک هستم اجابت میکنم دعای دعا کنندگان را و قتمکه دعا کنند.

باب ذکر

خدای تعالی فرموده: او اذکر ربک اذ انسیت (۱) یاد کن پروردگار خود را او قتیکه فراموش کنی یعنی غیر او را فراموش کنی و خود را فراموش کن در ذکر خود باز فراموش کنی ذکر خود را در ذکر او تعالی باز فراموش کنی در ذکر حق همه ذکرها را. ذکر بمعنی خلاص از غفلت و فراموشی است و بر سه درجه است: درجه اول ذکر جلی و آن عبارت است از ثناء و دعاء. درجه دوم ذکر خفی و آن خلاصی است از قیود و بقاء همراه شهود و لزوم مسامره.

درجه سوم ذکر حقیقی است. و آن شهود ذکر حق است مرترا و خلاص از شهود ذکر خودت و معرفت فنای ذات که در بقای او تعالی همراه ذکر. «که گفته اند المقصود من الذکر فناء الذاکر فی المذکور».

باب فقر

خدای تعالی فرموده: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله: (۲) فقر نام بیزاری از دیدار ثروت و مملکت است و سه درجه دارد: درجه اول فقرزها دست و آن دست کشیدن از دنیا است حتی در مدح و ذم آن چیزی نگویند و از کس چیزی نخواهند و اگر بایشان چیزی برسد درنگند. و این همان فقریست که در شرفش سخنها گفته اند. درجه دوم پیروی کردن از اعمال گذشتگان نیکوکار است بمطالعه فضل و آن مورث اخلاص از رویت اعمال است که قطع میکنند شهود احوال را و مقامات را از ادناس پاک میسازد. درجه سوم صحت اضطرار است و افتادن در وادی تجرید و این فقر صوفیه است.

(۱) یاد کن پروردگار خود را و قتیکه «انشاء الله گفتن را» فراموش کرده باشی «سوره کهف رکوع ۱۶»

(۲) ای مردمان شما محققا جید بخدا.

باب غنا

خدای تعالی فرموده : ووجدك عائل فاغنی (۱) غنانام بی نیازی نام است
وسه درجه دارد :

درجه اول غنای قلب است و آن سلامت اوست از سبب خلاص او از خصومت.
درجه دوم غنای نفس است و آن استقامت اوست بر مرغوب و سلامت اوست
بر مبعوض و بیزاری اوست از چیز گوارا . درجه سوم غنای بالحق است و سه
مرتبه دارد : اول شهود تو ذکر اوست مرترا دوم دوام مطالعه او نیت او . سوم
فوز بوجود شهود تو ذکر او مرترا .

باب مقام مراد

خدای تعالی فرموده : وما كنت تر جوا ن بلقى اليك الكتاب الا رحمة من ربك « ۲ »
اکثر متکلمین درین علم هر یک از مراد و مرید را دوشخص جدا گانه گفته اند
و مقام مراد را فوق مقام مرید میدانند و اشاره باسم مراد به « ضنائن » کنند که
در حدیث شریف آمده :

ان الله تعالى ضنائن من خلقه يحييهم في عافيته ويميتهم في عافيته « هر آینه
خدای طایفه خاصی ست یا خاصانی است از خلق او که زنده میگرداند ایشانرا
بعافیت و میمیراند بعافیت . و مراد راسه درجه است :

درجه اول اینکه خدایتعالی بکرم خود دبنده خود را بعصمت خردنگاه دارد از گناه
چنانکه اضطرار! دچار مشکلات باشد و قدرت به ارتکاب اعمال بد نیابد و طبعاً
لذات و شهوات بدش آید یادست بآن نیابد که گفته اند : و من العصمه ان لا تقدر
در اینجا بیت خوبی از موسوی خان فطرت یادم آمد که از تحریرش خودداری
نتوانستم .

(۱) ویافت ترا درویش عیالدار پس تو انگر ساخت ترا .

(۲) ونبودی تو که امید داشته باشی این را که بتو کتاب فرستاده شود مگر
بجهت بخشایش از پرورگار تو .

سدره معصیت باشد پریشانی مرا - داشت عربانی ننگه ز آلوده دامانی مرا
درجه دوم اینکه خداوند از بنده خود عوارض نقص را بر طرف دارد و از لکه
ملامت پاک دارد چنانکه بحضرت سلیمان علیه السلام لطف کرد و بر باد نرم
سوارش گردانید و بی نیازش ساخت از اسپ.

و چنانکه در حق حضرت موسی علیه السلام رعایت شده که وقتیکه الواح را
انداخت و از ریش هارون علیه السلام گرفت خداوند بر او عتاب نکرد چنانکه به آدم
علیه السلام و داوود علیه السلام و نوح علیه السلام و یونس علیه السلام کرد.
درجه سوم اجتناب و برگزیدن حق تعالی است بنده خود را و استخلاص او تعالی
او را بمحض کرم خود چنانکه در آغاز موسی علیه السلام برای اقتباس آتش
بر آمد خدای به تجلی خود او را مشرف گردانید.

اما قسم ادویه ده باب است : باب احسان و علم و حکمت و بصیرت و فراغت
و تعظیم و الهام و سکینه و طمانینت و همت.

باب احسان

خدایتعالی فرموده : هل جزاء الاحسان الا الاحسان (۱) در آغاز این کتاب یاد
کردیم که احسان اسمی است جامع جمیع ابواب حقائق. چنانکه در حدیث شریف
آمده که احسان آنست که عبادت کنی خدای را طوری که گویا او تعالی را می بینی. و سه
درجه دارد :

درجه اول احسان در قصد که قصد را از روی علم اصلاح کنی و از روی عزم
استوار سازی و از حیث حال تصفیه آن کنی.

درجه دوم احسان احوال است که از حیث غیرت رعایت آن شود و از نظر مردم
پنهان کرده شود و از روی تحقیق تصحیح آن کنند.

درجه سوم احسان در وقت است و آن این است که مشاهده را ابداً از دست
ندهی و همتت را بچیزی نالایق آلوده نسازی و همیشه هجرتت بسوی خدایتعالی باشد.

(۱) نیست جزای نیکو کاری مگر جزای نیک.

باب علم

خدایتعالی فرموده : و علمناه من لدنا علماً (۱) علم آنست که بدلیل ثابت شود و رفع کند و سه درجه دارد :

درجه اول علم جلی است که ظاهر بوده بدان استفاضه و استفاده صحیح کرده شود .

درجه دوم عام خفی است که تخم اسرار ظاهره را در ابدان زاکیه بآن ریاضت خالصه کشت میکند و در انقباس صادقه برای اهل همت عالیه در اوقات خالیه ظهور میکند و ثمر میدهد و این علم است که غائب را ظاهر و ظاهر را غائب میکند و اشاره بسوی جمع مینماید .

درجه سوم علم لدنی است که اسنادش وجود اوست و ادراکش عیان او و میان او و میان غیب حجاب نیست

باب حکمت

خدایتعالی فرموده : یوءتی الحکمه من یشاء و من یوءت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً (۲) معنای حکمت وضع شی در محل آن است .

و سه درجه دارد : درجه اول آنست که حق هر شی داده شود بدون تجاوز از حد و نیز قبل از وقت شتاب نشود . درجه دوم اینکه خدایتعالی را در وعیدش حاضر بیند و عدلش را در حاکمیش بشناسد و نیکویش را در منعش ملاحظه کنند .

درجه سوم اینکه استدر است به بصیرت باشد و ارشادت بحقیقت و اشارات بغایت .

(۱) و دانانندیم او را از جانب خود علمی یا دانشی . این آیت در باب خضر علیه السلام است .

(۲) میدهد حکمت بهر که خواهد و کسی را که حکمت داده شد هر آئینه نیکوئی

بسیار داده شد (پاره سوم رکوع ۳) :

باب بصیرت

خدایتعالی فرموده: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصرة انا ومن اتبعني. (۱)
بصیرت آنست که ترا از حیرت رهائی میدهد و سه درجه دارد: درجه اول اینکه
بدانی قیام علم بتمهید شریعت است و صادر میگردد از ذاتیکه از عواقب آن بیم
ندارد پس هر چه حق اوست از ثواب یا عقاب باو میدهد.

درجه دوم آنست که مشاهده کنی در هدایت حق و اضلالش اصابت عدل را و در
تسکون آن رعایت اقسام نیکوئی و احسان را و در جذب او رشنهء وصال را.
درجه سوم بصیرتی است که جاری کند معرفت را و ثابت گرداند اشارت را
و برویاند فراست را.

باب فراست

خدایتعالی فرموده: ان فی ذالک لآیات للمتمو سمین (۲) تو سم بمعنی تفرس
است و آن استیناس حکم غیب است بدون استدلال بشاهد و بدون اعتبار بتجربه
و سه درجه دارد:

درجه اول فراست آنست که ناگهان بطور قدرت بر زبان می آید و در عمر یکبار
میباشد برای حاجتی و مرید صادق آنرا می شنود و مخر جش را نداند و صاحبش
را نشناسد و این نوع فراست گاهی از کاهن و ساحر نیز بوقوع می پیوندد.

درجه دوم فراست ثمرهء ایمان است که از صحت حال و نور کشف ظهور میکند.
درجه سوم فراست سرریست که نه بتصریح و نه بهر مز بیان کرده میشوند.

(۱) بگوای محمد (ص) راه من این است میخو انیم مردم را بخدا بر بینائی و حاجتی

ظاهر (سوره یوسف رکوع ۶)

(۲) و هر آئینه درین قصه نشانهاست عبرت گیرندگان را (سوره حجر رکوع ۵)

باب تعظیم

خدا بتهالی فرموده: مالکم لا ترجون لله وقاراً (۱) تعظیم معرفت عظمت است
همراه تذلل و سه درجه دارد:

درجه اول تعظیم امر و نهی الهی است که در تعمیل بآن از افراط و تفریط برکنار
و حد وسط را کار بندد و محمول بر علتی نسازد که انقیاد را سست کند.

درجه دوم تعظیم حکم است که آنرا تا و بل کج نکند و نه بعلم با او معارضه
نماید و نه بعوض رضاء دهد.

درجه سوم تعظیم حق است و آن این است که غیر آنرا سبب تفراشی و چیز دیگر را
از وی بالاتر نشمارد و تنازع را برای او بهانه نسازد.

باب الهام

خدا بتهالی فرموده: قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرند
الیک طرفک (۲) مقام الهام فوق مقام فراست است زیرا بسا که فراست نادر واقع
گردد و بر صاحبش اشکال پیش شود اما الهام چنین نیست و سه درجه دارد:

درجه اول الهام پیغمبر است که وحی قاطع و مقرون بسمع است.

درجه دوم الهامی که عیاناً واقع میگردد و علامت صحتش آنست که نه پرده
کس را بدرد و نه از حد تجاوز کند و نه خطا در آن روی دهد.

و درجه سوم الهامی که یقین را بتحقیق رساند و روشن کند و سخن از عین
ازل گوید و الهام را غایتی است که اشارت بآن ممتنع است.

(۱) چیست شما را که امید نمیدارید یعنی اعتقاد نمیکنید برای خدا بزرگی را
(سوره نوح رکوع ۹)

(۲) گفت آنکه نزد او علمی بود از کتاب الهی بیارمش (یعنی تخت بلقیس را)
پیش از آنکه بگردد بسوی تو چشم نو یعنی ناچشم بر همزنی تخت بلقیس را برایت
حاضر میکنم (سوره نحل رکوع ۳)

باب سکهینه

خدایتعالی فرموده: هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین (۱). سکهینه نام سه چیز است: اول سکهینه بنی اسرائیل که مشهور بتابوت سکهینه است و شرح آن در تفاسیر مسطور است و در آن سه چیز بود که برای انبیای ایشان علیهم السلام معجزه بوده و برای شاهان ایشان ظفر و نصرت که چون در وقت محاربه با اعداء آنها همراه خود میبردند دشمن شکست میخورد.

سکهینه دوم آن است که در زبان محدثین (سخنگویان) سخن میکنند و آن چیزی نیست که به اختیار کسی باشد بلکه چیزیست از لطایف صنع الهی سخنگوی القای حکمت میکند چنانکه فرشته وحی را بر دلهای انبیا القامی کرد پس متکلفین به نقطه های حقایق سخن کنند و کشف اسرار نمایند.

سکهینه سوم آنست که در دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دلهای مومنان نازل میگردد و آن چیزیست که نور و قوت و روح را جمع میکند و سبب تسکین خاطر خایف و یا غمناک میشود.

اما سکهینه وقار صفتی است که دیده میشود در صاحبان آن چه ضیای آن سکهینه است اما سکهینه سوم که ذکر نمودیم سه درجه دارد:

اول سکهینه خشوع است در وقت قیام بخدمت از جهت رعایت و تعظیم و حضور. درجه دوم سکهینه ایست که در وقت معامله به محاسبه نفس و ملاطفت با خلق و مراقبت حق میباشد.

سکهینه سوم آنست که تو لید رضاء میکند و از شطح فاحش منع مینماید و صاحب خود بر حدی رتبه پایدار میگرداند. باید دانست که سکهینه جز در دل نبی و ولی نازل نمیگردد.

(۱) اوست آنکه فرود آورد اطمینان را در دلهای مومنان (سوره فتح رکوع اول)

باب طمانینت

خدایتعالی فرموده: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (۱)
طمانینت عبارت از سکون دل است و امن صحیح شبیه بعیان آنرا تقویه میکند
و میان طمانینت و سکینه دو فرق است:

اول - سکینه صولتی است که گاهی مورث جمود هیبت میگردد و طمانینت
سکونی است که در آن استراحت انس میباشد.

۲ - سکینه صفتی است که وقت به وقت میباشد و طمانینت صفتی است
که از صاحبش جدایی نداشته و همیشه میباشد و سه درجه دارد:

درجه اول طمانینت قلب بذکر باریتعالی الابد کر الله تطمئن القلوب (۲)
و آن طمانینت خایف بسوی رجاء است و طمانینت بیقرار بسوی حلم و طمانینت
مبتلا بسوی ثواب درجه دوم طمانینت روح در قصد بکشف و در شوق بوعده
و در تفرقه بسوی جمع.

درجه سوم طمانینت شهود حضرت است باطف و طمانینت جمع به بقا و
طمانینت مقام به نور ازل.

باب همت

خدایتعالی فرموده: مازاغ البصر و ماظفی (۳) همت قصد کردن و متوجه
مقصود گردیدن است و از غیر آن روی تافتن است و سه درجه دارد: درجه
اول همتی است که دل را از رغبت بچیزهای خسیس فانی نگه میدارد و بر
تمایل بر چیز باقی که آخرت است باعث میگرداند و از کدورت بهانه جوینی
و سستی و در امور آخرت صفا میسازد.

(۱) ای نفس آرام گرفته رجوع کن بسوی پروردگار خود در حالیکه تو از
خدا خشنود هستی.

(۲) آگاه باش که دلها بذکر خدا آرام میگیرد و اطمینان حاصل میکند.

(۳) کج روی نکرد چشم پیغمبر و از حد تجاوز نه نمود.

درجه دوم همتی است که ثقه و استواری پیدا میشود از مبالات بعقل و نزول بر عمل و اعتماد به امل.

درجه سوم همتی است که بلند میرود از احوال و مقامات و هر عملی که میکند همچو مزدور کاران برای عوض نمیباشد و از صفات گذشته بسوی ذات ترقی مینماید اما قسم احوال ده باب است: باب محبت و غیره و شوق و قلق و عطش و وجد و دهش و هیمان و برق و ذوق.

باب محبت

خدایتعالی فرموده: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونهم (۱)

محبت تعلق قلب است بین همت و انس در بذل و منع افراد و محبت نخستین وادی است از ودای های فنا و عقبه ایست که از آن بمنازل محویت میرسد و این آخرین منزل سی است که مقدمه عامه و سافه خاصه باهم پیوست میشوند و مادون آن اعواض است. محبت سمت طائفه و عنوان طریقه و معقد نسبت است رسه درجه دارد:

درجه اول محبتی است که وسواس را قطع و خدمت را لذیذ میگردد و در مصائب باعث تسلی است و این محبت از مطالعه و مشاهده منت بوجود می آید و به پیروی سنت ثابت گردد و بوسیله فافه نشو و نما کند.

درجه دوم محبتی است که باعث برایشان حق بر غیر باشد و زبان را بد کرش جاری کند و دل را بشهودش مضطرب سازد و این محبتی است که از مطالعه صفات و از نظر در نشانهای قدرت و ارتیاض بمقامات ظهور میکند.

درجه سوم محبت خاطفه است که عبارات را قطع و اشارات دفع کنند و صفاتش از بی انتها بودن به بیان نیاید و این محبت قطب لسان است.

(۱) پس زود باشد که بیارد خدا قومی را که دوست میدارد ایشان دوست

میدارند او را (سوره مائده رکوع ۱۱)

باب غیرت

خدایتعالی حکایتی از سلیمان علیه السلام فرموده: ر دوها علی فطفق مسحابا اسوق
والاعناق (۱). غیرت سه درجه دارد: درجه اول غیرت عابد است بر چیزی که از او
فوت شده و استر داد و تلافی آنرا خواهان است و اعاده قرا میکند.
دوم غیرت مرید است بر اوقاتی که از وفوت شده سعی میکند که در زمان
آینده از وقت استفاده کند و ضیاع وقت از او بعمل نیاید. که گفته اند: الوقت
سیف قاطع.

صوفی ابن الوقت باید ای رفیق - نیست فردا جستنت شرط طریق
درجه سوم غیرت عارف است بر چیزی که غشاء غفلت آنرا کور ساخته
و بر نفس که دلبسته جاه بوده و نظر بعطا دارد.

باب شوق

خدایتعالی فرموده: من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات.
شوق جنبش دل است بسوی غائب و لی در مذهب این طائفه قیامش بمشاهده
است بنا برین علت در قرآن کریم اسم آن یاد نشده.
شوق سه درجه دارد: درجه اول شوق عابد است بسوی جنت چه جنت
خائف را با من رساند و غمگین را دل شاد سازد و امید وار را کامیاب گرداند.
درجه دوم شوق بسوی خدای تعالی است که تخم محبت را در زمین منن
میباشد پس دلش بصفات مقدسه او تعالی بیاویزد و مشتاق بمعاینه لطائف کرم
او و نشانهای احسان او باشد.

درجه سوم شوق آتشی است که صفای محبت را در خشان کند و عیش را مکندر
سازد و خر سندی و بیغمی را سلب نماید و غیر از آرزوی لقای دوست چیزی نگذرد.

(۱) باز گردانیدند این اسپان را بر من پس شروع کرد دست رسانیدن بساقها و گردنها

(سوره ص رکوع ۳)

باب قلق

خدای تعالی حکایتی از کلیم خود فرماید : و عجلت الیک رب الترضی (۱)
 قلق جنبش شوق به ندامت ناشکیبائی و سه درجه دارد :
 درجه اول قلقى است که خلق را تنگ و خاق را در نظر خیر سازد و مرگ را بدل
 شرین کند.
 درجه دوم قلقى است که عقل را مغرب سازد و در سمع فتور افکند و بر طاقت
 فشار آرد .
 درجه سوم قلقى است که هرگز رحم ندارد و احدی را باقی نگذارد و کسی را
 مهلت ندهد .

باب عطش

خدای تعالی حکایتاً از خلیل خود گفته : فلما جن علیه اللیل رای کو کبا قال هذار بسی (۲)
 عطش کنایه از غلبهء حرص بر آرزوست و سه درجه دارد :
 درجه اول تشنگی مرید است بجانب محبوب که سیرایش کند یا باشارهء
 شفایش بخشد یا بعاطفهء آرامش سازد .
 درجه دوم تشنگی سالک است بسوی اجل که طومار عمرش در پیچد و بمنزلی
 رساند که مستریح گردد و آنچه مطلوب اوست و اصل گردد با از وصل مطلوب
 بسی نیاز شود .
 درجه سوم تشنگی محب است که در آن سحاب نباشد و حجاب تفرقه اش
 بپوشاند و زحمت انتظار وجود نداشته باشد .

(۱) شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنودشوی (سوره طه رکوع ۵)
 «۱» پس وقتیکه تاریک شد بروی شب دیدم کو کبسی را گفت این رب من است .

باب وجد

خدای تعالی فرموده: و ربطنا علی قلبهم اذ قاموا (۱) و جد آتشی است که از شهود عارضی بیقرار کننده برافر و خسته میگردد و سه درجه دارد:

درجه اول و جدیست عارضی که به نشاط می آید از آن سمع با بصر یا فکر خواه بر صاحبش اثری از آن باقی بماند یا نه.

درجه دوم وجد که روح به نشاط می آید از تجلی نور از لی یا سماع ندای اولی با جذب حقیقی.

درجه سوم وجدیست که بنده را از چنگ کورین میر بایند و باطنش را از چرک طبیعت پاک میسازد و از عالم آب و گل سلبش میکند و اگر سلبش کرد داسمش فراموشش میگردد و اگر سلب نکرد رسم وی پس می آید.

باب دهش

خدای تعالی فرموده: فلما راء ینها کبر نه (۲) دهش یا دهشت بهتی است که بنده را احاطه میکند و چون ناگاه بیاید مغلوب سازد عقلش را یا صبرش را یا علمش را و سه درجه دارد:

درجه اول دهشت مرید است در وقت غلبه حال بر علمش و غلبه وجد بر طاقت او و غلبه کشف بر همت او.

درجه دوم دهشت سالک است در وقت غلبه جمع بر رسم او و سبقت بر وقتش و غلبه مشاهده بر وحش.

(۱) ورشته بستیم بر دل ایشان (بر دل اصحاب کهف) یعنی دلهای شانرا استوار ساختیم و قتیکه ایستادند پیش روی ایشان ایشانرا به پرستش بت عودت کردند گفتند پروردگار ما پروردگار آسمان و زمین است.

(۲) پس چون دیدند (زنان مصر یوسف علیه السلام را) بزرگ یافتندش در کمال و جمال و دستهای خود را بریدند.

درجه سوم دهشت محبت است در وقت غلبهء اتصال بر لطف عطیه و غلبه نور
قرب بر نور عطف و غلبه شیف دیدار بر شوق پیغام و خبر .

باب هیمان

خدای تعالی فرموده : وخر موسی صعقا (۱) هیمان رفتن اختیار است از دست
از روی تعجب یا حیرت مگر دوامش نسبت به دهشت بیشتر است و سه درجه
دارد :

درجه اول هیمان است که از درخشیدن برق لطف در وقت قصد طریق باو دست
میدهد مع ملاحظهء بنده خست قدر خود و پستی منزلت خود و خقارت قیمت خود .
درجه سوم هیمان در تلاطم امواج تحقیق است در وقت ظهور بر اهین آن و
تواصل عجائبش و درخشانی و اعمامت انوارش .
درجه سوم هیمانی است که در وقت وقوع تجلی ذات قدم و معاینه سلطان ازل
و غرق در بحر کشف ظهور میکند .

باب برق

خدای تعالی فرموده : (اذترای ناراً) (۲) برق کوره ایست که برای بنده میدرخشد
دعوتش میکند بداخل شدن درین طریق و فرقی میان او و میان وجد این است که وجد
بعد از داخل شدن درین طریق میباشد و برق قبل از آن و سه درجه دارد : درجه
اول برقی است که از جانب و عده در چشم امید روشنی می اندازد و بنده در اثر آن
عطای کم را بسیار بشمارد ورنج و غم بسیار را کم میدانند و مرارت قضا بکامش
شیرین میگردد .

دوم برقی است که از جانب وعید در عین خوف روشنی می اندازد پس طول
امل بنده کوتاه میگردد و از قرب خلق اجتناب نموده به تطهیر سر خود می پردازد .

(۱) و از دیدن تجلی بیفتاد موسی بیهوش .

(۲) و قتی که دبد آتش را .

درجه سوم برقی است که در عین افتقار از جانب لطف جلوه میکند پس سحاب سرور ظهور کرده باران نشاط میبارد و نهر افتخار را جاری میکند.

باب ذوق

خدای تعالی فرموده: هن اذ کر (۱) ذوق نسبت بود دوام دار تر است و نسبت به برق روشن تر و سه درجه دارد: درجه اول طعم و عده است که ظن آنرا تعقل نمیتواند و مدت قطعش نمیکند.

درجه دوم ذوق اراده است که نه فتنه باو عارض میگردد و نه تفرقه آنرا مکدر میسازد. درجه سوم ذوق انقطاع است و آن طعم اتصالی است دیگر ذوق همت است و آن طعم جمع است و ذوق مسامره طعم عیان است. اما قسم و لایات ده باب است: باب لحظه (نگریستن ها) و باب وقت و صفا و سرور و سرو نفس و غربت و غرق و عیبت و تمکن.

باب اعین

خدای تعالی به موسی علیه السلام فرموده: انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی (۲)

لحظه بمعنی نگریستن بگوشهء چشم یادز دیده نگاه کردن است و درین باب سه درجه است: درجه اول ملاحظه فضل و انعام سابقه الهی و ابن زبان سوءال را بسته میکند مگر سئوالی که استحقاق ربوبیت است از قبیل اظهار تذال و این تخم نشاط در دل میکارد و بر شکر و امیدارد.

درجه دوم ملاحظه بنده است نور کشف را و این پوشیدن لب-اس تو لسی و پوشیدن طعم تجلی و رسیدن به تسلی است.

و درجه سوم ملاحظه عین جمع است که مجاهدات را آسان کند و از رعونت (۲) معارضات بر هاند و مطالعه هدایات را مفید باشد.

(۱) نظر کن بسوی کوه اگر قرار گیرد بجای خود دپس زود باشد که تو نیز بینی مرا.

(۲) رعونت سستی و گولی.

باب وقت

خدای تعالی فرموده: ثم حبت علی قدر یاموسی (۱) وقت ظرف واسمه است و درین باب بسه معنی آمده و سه درجه دارد:

درجه اول وقتی که دوست در آن مواجه گردد جهت انس دادن بر روشنی فضل و مهربانی پس جذب کند او را از حیث صفاء و رجاء.

درجه دوم نام طریقی است که سالک در آن بین تلوین و تمکین سیر میکنند و از آن پس از تلوین گذشته بمقام تمکین میرسد و بعلم ماتفت میشود پس گاهی علم او را بخورد مشغول میدارد و گاهی حال بر و غلبه میکند.

درجه سوم آنست که وقت حق میگویند و مرادشان از آن استغراق رسم وقت میباشد در وجود حق و باین معنی اطلاق وقت بزمانی میشود که رسوم بیکلی در آن متلاشی میگردد از حیث کشف نه از روی وجود محض. و این فوق بر رق و وجد است پس اگر دوام کرد و باقی ماند آنرا مقام جمع خوانند لیکن موثقت معامله را کفایت کند و عین مسامره را صفا سازد و رائجه وجود بمشام رساند.

باب صفاء

خدای تعالی فرموده: وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار (۲)

صفاء بمعنی خلاصی از کدورت است و سه درجه دارد: درجه اول صفای علم که طریق سلوک را پاک میکند و غایت جدر ابا و مینماند و همت صاحب قصد را تصحیح میکند.

درجه دوم صفای حال است که شواهد تحقیق با آن مشاهده میگردد و حلاوت مناجات چشیده میشود و تمام کائنات را فرا موش میکند.

درجه سوم صفای اتصال است که حظ عبودیت در حق ربوبیت مندرج میشود و نهایت خبر به بدایات عیان غرق میشود یعنی آنچه را پیش از این شنیده بود بچشم میبیند

(۱) باز بر آمدی موافق تقدیر الهی ای موسی (سوره طه رکوع ۳)

(۲) بدرستیکه این پیغمبران از جمله برگزیدگان و نیکان اند.

باب سرور

خدای تعالی فرموده : قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خیر مما یجمعون (۱)

سرور اسمی است برای اشتبشار جامع و نسبت به فرح صفاتر است زیرا مه کن است که فرح گاهی غم آلود باشد .

ازینجاست که در قرآن نام فرح چند جای (فی افراج الدنیا) ذکر شده و نام سرور در قرآن کریم در دو موضع در حال آخرت آمده و این باب سه درجه دارد : درجه اول سرور ذوق است که سه حزن را زائل میکند : اول حزنی را که از خرف انقطاع پیدا شده دوم حزنی که از ظلمت جهل نشأت کرده باشد سوم حزنی را که وحشت تفرق برانگیخته باشد .

درجه دوم سرور شهو دست حجاب علم را دور میکند و بند تکلیف را قطع مینماید و نفی صفارا اختیار میکند .

درجه سوم سرور سماع اجابت است و آن سرور است که آثار وحشت را محو میکند و دروازه مشاهده را ادق الباب میکند و روح را شادان میسازد .

باب سرور

خدای تعالی فرموده : الله اعلم بما فی انفسهم (۲) صاحبان سر از جمله کسانند که در مخفی بودن ایشان حدیث قدسی وارد شده :

ارلیابی تحت قبایی لا یعرفهم غیری (۳)

(۱) پس باین چیزها (یعنی بفضل او و رحمت او) شادمانی کنند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند (کافران از حطام دنیوی)

(۲) خدا داناتر است با آنچه در نفسهای شان است .

(۳) دوستان من در زیر قبای من پوشیده و پنهان اند که غیر از خودم آنها را دیگری نمی شناسد .

و ایشان بر سه طبقه اند: طبقه اول آنان اند که دارای همت عالی و صفای قصد و صحت سلوک میباشند بر سوم آگاهی ندارند و با اسم نسبت نمیشوند و بانگشت سوی ایشان اشاره کرده نمیشود یعنی مشار بالبنان نیستند ایشان ذخائر الهی هستند. هر زندگی که هستند.

طبقه دوم طائفه هستند که اشاره میشود نواز منزل لی، حال آنکه بدیگر منزل هستند و بیکاری دیده میشوند و لی بدیگر کار میباشند و به شأنی ندا میشوند و لی ایشان بدیگر شآن اند پس ایشان در بین غیرتی هستند که ایشانرا پنهان نگاه داشته و در ادبی هستند که صیانت شان کرده و در ظرفی هستند که مهذب شان کرده. طبقه سوم طائفه هستند که حق جلاله پوشیده است ایشان از ایشان پس آشکارگر دانیده است ایشانرا طوری که از ادراک آنچه در ایشان است مدهوش و بیخبر اند و از شهود آنچه می بینند در هیمان و سرگشتگی میباشند و با وجود علمی که دارند از معرفت حال و مقام خود آگاهی ندارند (۱) و با وجود شواهدی که بصحت مقام ایشان شهادت میدهد کسی ایشان را نمی شناسد و مستور باشند و این درجه از لطیف ترین مقامات اهل ولایت است

باب نفیس

خدا یقوالی فرموده کلمات افاق قال سبحانک (۲)

نفس سبب ترویج متنفس بآن نفس نامیده شده و دارای سه درجه است و این مشابه است بدرجات وقت و انفاس سه است:

نفس اول نفسی است در حین استتار مملو از کظم آویخته بعلم که تنفس میکند

(۱) یعنی نمیدانند که او لیاة الله میباشند حاصل اینکه هم از نظر خلق و هم از نظر

خود پوشیده اند.

(۲) چون موسی بهوش آمد گفت بپا کی یاد میکنم ترا باز گشتم بسوی تو و من

اول گروید گانم.

باسف پاسخ می‌کند اسف انگیز و بعقیده من از وحشت استتار متولد می‌گردد
و آن ظلمتی است که گفته اند سمت مقام است.

نفس دوم نفسی است در حین تجلی ناظر از مقام سرور بسوی روح معاینه
مملو از نور و جود ناظر بمقام سرور این روح منقطع الاشاره است.

نفس سوم نفس مطهر بآب قدس است قائم باشارات ازل و آن نفسی است که
مسمی است به صدق نیر.

نفس اول برای مرید چراغ است و نفس دوم برای صاحب قصد معراج
و نفس سوم برای محقق تاج.

باب غربت

خدای تعالی فرموده: فلو لا كان من القرون من قبلکم او لو ابقیته ینھون
عن الفساد فی الارض الا قليلاً ممن انجینا منهم (۱)

غربت اسمی است که اشاره میشود بآن بسوی یکی از الفاء و سه درجه دارد:
درجه اول غربت از وطن و این غریبی است که مرگش شهادت است
و در قبرش برایش مدفن و وطن قیاس کرده میشود و در قیامت همراه عیسی ابن
مریم علیه الصلوٰه و السلام یکجا می‌گردد.

درجه دوم غربت حال است و این از قبیل غربائی است که خوشحال وی و این
شخص نیکو کار در زمان فاسد است که میان قوم فساد پیشه افتاده بعباره دیگر عالمی
بین قوم جاهل افتاده یا صدیقی بین قوم منافق.

درجه سوم غربت همت است و این غربت بطلب حق تعالی است و عبارتست از
غربت عارف چرا که عارف در شاهد خود غریب است و مصحوبش از شاهدش

(۱) پس چرا نبرد از اهل قرنهایی که پیش از شما بودند خداوند ان عقل که
منع کنند از فساد در زمین مگر اندک از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبت

(سوره هود رکوع ۹)

غریب است و دارائیش در آنچه حمل میکنند علم او ست یا مطهر میسازدش و جد او یا قیام با او میکنند رسم او یا طاقتمند میسازد او را اشارتش یا شامل میگرددش اسم غریب . پس غریب عارف غریب است زیرا غریب دنیا و غریب آخرت است .

باب فرق

خدای تعالی فرموده : فلما اسلما وتللا العجین (۱) اسن اسمی است که درین باب توسط آن اشاره میشود بسوی کسیکه مقام متوسط دارد و از حد تفرق در گذشته بر سه درجه است :

درجه اول آنکه در عین صاحب حال بودن بعلم هم مستغرق است و این شخصی است که باستقامت کامیاب و در اشارت متحقق گشته و مستحق صحت نسبت شده .

درجه دوم استغراق اشارت در کشف است و این شخصی است که سخن میکند از موجود خود و سیر میکند باشهود خود و رعونت نفس خود را حس نمیکند . درجه سوم استغراق شواهد در جمع است و این کسی است که انوار او لیت او را در یافته است و چشمش در مطالعه انوار از لیت آشنا شده و از همت پست خلاص گردید .

باب غیبت

خدای تعالی فرموده : وتوالی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف (۲) و غیبتی که درین باب بسوی آن اشاره میشود بر سه درجه است :

درجه اول غیبت مرید است در تخلیص قصد از دست علائق و درك عوائق برای التماس حقائق .

(۱) پس آنگاه که ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام گردن نهادند حکم خدا را و افگند ابراهیم پسر خود اسماعیل را به پیشانی یعنی پیشانی او را بزمین نهاد تا ذبح کند (و الصافات رکوع ۵) .

درجه دوم غیبت سالک است از رسوم علم و عاقل سعی و خلال ز الل .
درجه سوم غیبت عارف است از عیون احوال و شواهد و در - ات در عین
جمع .

باب تمکن

خدایتعالی فرموده: ولا یستخفنک الذین لای یوقنون (۱) .

تمکن فوق طمانینت است و آن اشارت است بغایت استقرار و سه درجه دارد :
درجه اول تمکن مرید است و آن این است که اجتماع پذیرد و برای او صحت
قصیدی پنهان داردش و طمعهای شهودی که و ادار سازدش بوسعت طریق راحت
وی .

درجه دوم تمکن سالک است و آن این است که در اجتماع پذیرد صحت
انقطاع و برق کشف و صفای حال .

درجه سوم تمکن عارف است و آن این است که بار یابی حضور الهی برایش
حاصل گردد مافوق حجب طلب .

اما قسم حقائق ده باب است: باب مکاشفه و باب مشاهده و معاینه و حیات و قبض
و بسط و شکر و صحو و اتصال و انفصال .

باب مکاشفه

خدایتعالی فرموده: فاوحی الی عبده ما اوحی (۲)

مکاشفه عبارتست از ظهور چیزهای پوشیده و درین باب رسیدن بیاورای حجاب
است و جوذاً و سه درجه دارد :

درجه اول مکاشفه که دلالت کند بر تحقیق صحیح و آن این است که مستدام
میباشد و هر گاه وقتی باشد و وقتی نباشد .

(۱) و سبکسار نمکنند ترا آنانکه ایمان نمی آرند (سوره دوم رکوع ۹)

(۲) پس وح کرد (خدا) بسه ی بنده خود آنچه وحی کرد (سوره نجم)

اما درجه سوم مکاشفه است یعنی بچشم نه مکاشفه عالم و نه مکاشفه حال و این مکاشفه ایست که التذاذ آن چنان نیست که بعبارت و اشارت آید و غایت این مکاشفه مشاهده است .

باب مشاهده

خدای تعالی فرموده: ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب اذا تقى السمع وهو شهید . (۱)

مشاهده بکلی سقوط حجاب است و این فوق مکاشفه است زیرا مکاشفه ولایت صفت است و هنوز از رسم بکلی خلاص نمیشده باشد و مشاهده ولایت ذات است و بر سه درجه است :

درجه اول مشاهده معرفت است که فوق حدود علم جای دارد در لواحق نور وجود و موسوم است بفنای جمع .

درجه دوم مشاهده معاینه است که رشته های شواهد را میگسلاند و لباس قدس در بر میکند و زبان اشارات را الال میسازد .

درجه سوم مشاهده جمع است که عارف را بسوی عین جمع جذب میکند .

باب معاینه

خدایتعالی فرموده: الم تر الی ربک کیف قدا لظل . (۲)

معاینه سه است: اول معاینه ابصار دوم معاینه قلب و ب و این معرفت چیز بست بقسمی که صفت اوست از روی علم بدون شک و آمیزش حیرت و این معاینه بشواهد علم است. و سوم معاینه بچشم روح است و آن این است که حضرت جل جلاله عیاناً مشاهده کند و ارواح پاک و مطهر گردیده مشرف به بقا شود تجلی حضرت را مشاهده کند و قابو بر ابر حضرت عزت فنا حاصل گردد .

(۱) هر آئینه دران پنداست برای کسیکه اورادل است

(۲) آیا ندیدی سوی پروردگار خود که چگونگی نه دراز کرد سایه را

(سوره فرقان رکوع ۳)

باب حیات

خدای تعالی فرموده: او من کان میتاً فاحییناه (۱) اسم حیات درین مورد اشاره میشود بسه چیز:

حیات اول حیات علم است که از موت جهل نجات می یابد و او را سه نفس خوف و نفس رجا و نفس محبت.

حیات دوم حیات جمع است که از موت منفردیها میگذرد و این را سه نفس است: نفس اضطرار و نفس افتقار و نفس افتخار و حیات سوم حیات وجود است و آن حیات بحق است و آنرا سه نفس است: نفس هیبت که اعتلال را میمیراند. و نفس وجود که مانع انفصال میگذرد و نفس انفراد که موجب اتصال میشود و برای این نه گنجایش نظاره است و نه طاقت اشاره.

باب قبض

خدای تعالی فرموده: ثم قبضناه الینا قبضاً لیسبباً (۲)

قبض درین مورد اسمی است که اشاره میشود بآن بسوی مقام خاصان الهی که خدای عز و جل ایشان را برای خورد ذخیره فرموده است و ایشان سه فرقه اند: فرقه آنست که حق تعالی ایشان را بسوی خود قبض کرده است بقبض قوی و پنهان داشته است آنان را از نظر مردم.

و فرقه دیگر آنست که خدای تعالی قبض کرده است به ستر خود در لباس قلبیس لباس ایشان رسوم را گردانیده پس از چشم عالمیان ایشان را پوشیده است. و فرقه آنست که خدایتعالی ایشانرا برگزیده و از چشم خالق پوشیده که تا کسی نشناسد ایشانرا.

(۱) آیا کسیکه مرده بود پس زنده ساختمیش (سوره انعام رکوع ۲)

(۲) پس گرفتیم سایه را بسوی خود فرا گرفتن آسان. چه اگر سایه یکبار

مقبوض شود مهمات مردمان که سایه بسته است معطل ماند.

باب بسط

خدایتعالی فرموده: بذره کم فیه (۱) بسط آنست که شواهد بنده در مدارج علم فرستاده میشود و باطنش را به رداء اختصاص میپوشد و این گروه اهل قابیست اند و در میدان بسط به یکی ازین سه معنی منبسط باشند و هر یکی ازین معنی ثلاثه مخصوص طائفه ایست .

پس طائفه از روی ملاطفت و مهربانی بهمراه مردم بموانست پیش آیند و از نور خود روشنی بایشان افکنند .

طائفه دیگر به سبب قوت معانی خود و تصمیم مناظر خود در حال بسط باشند زیرا اینها طائفه هستند که نه شواهد مشهودشان را پراگنده کرده میتوانند و نه ریح رسوم موجودشان را متفرق ساخته میتواند پس ایشان همیشه در قبضه قبض منبسط اند .

و طائفه دیگر همیشه اعلام خود را طریق در هدایت بلند کرده اند و چراغ رهنمائی را براه سالکان روشن داشته اند .

باب سکر

خدایتعالی حکایه از حضرت کلیم فرموده: قال رب انظر الیک (۲) سکر درین مورد اسمی است که اشاره میشود به آن بسوی بیخود شدن و اختیار از دست رفتن در طرب و این از مقامات محبان خاصه است زیرا عبون فنا آنرا قبول کرده نمیتواند و منازل علم به آن رسیده نمیتواند .

و سکر راسه علامت است :

(۱) جعل لکم من انفسکم ازواجاً و من الانعام ازواجاً بذره کم فیه .

پیدا کرد برای شما از جنس شما زنان را و پیدا کرد از چهار پایدار اقسام بسیار ، میگرداند شمارا در تزواج و تناسل (سوره شوری پاره ۲۵)

(۲) گفت (موسی) ای پروردگار من بینا کن مرا بخویش تا نظر کنم بسوی

تو (سوره اعراف رکوع ۷)

از اشتغال بجز تعظیم همیشه افتحام در لجه شوق و تمکن دائم و غرق در بحر سرور و صبرها. و ما سوای این هر چه هست حیرت است اما اگر کسی مست بادیه حرص دنیا و شهوت پرستی و مدهوش جهل بود نقیض این سکر اصطلاحی تصوف و مضموم است.

باب صحو

خدایتعالی فرموده: حتی اذا فرغ قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق (۱) صحو فوق سکر است و مناسب مقام بسط.

صحو مقامی است فوق انتظار و بسی نیاز از طلب و پاک از حرج بود چرا که سکر فی الحق است و صحو بالحق و هر چیز که در عین حق باشد خالی از حیرت نباشد نه حیرت شبهه بلکه حیرت در مشاهده انوار رب العزت و هر چه که بالحق باشد خالی از صحو نبود و خوف نقیصه بران نیست باید دانست که صحو از منازل حیات و ادبهای جمع و لواحق وجود است.

باب اتصال

خدایتعالی فرموده: ثم ونافتدنی فکان قاب قوسین او ادنی (۲) کلمه (او ادنی) عقول را دچار یأس و قطع بحث نموده است.

اتصال سه درجه دارد: اتصال اعتصام، اتصال شهود و اتصال وجود. اتصال اعتصام تصحیح قصد است بعد از آن تصفیه اراده باز تحقیق حال و درجه دوم اتصال

(۱) چون بر دارند فرع را از دلهای ایشان و اجازه شفاعت دهند گویند بعضی از ایشان بیعض دیگر: چه گفت پروردگار شما در باب شفاعت گویند: سخن راست و درست گفت که موء منان را شفاعت کنند نه کافران را.

(۲) پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن و بعد مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم مقدار پشت دو کمان یا نزدیکتر از آن (سوره نجم).

شهود خلاصی از اعتلال و بی نیازی از استهلال است و سقر ط پر ا گندگی اسرار .
در چه سوم اتصال وجود است که نه در صف آن به بیان می آید و نه مقدار آن
جز اسم معار و اشاره چشم .

باب انفصال

خدای تعالی فرموده: و یحذرکم الله نفسه (۱)

انفصال نسبت بمقامات دیگر تفاوت بسیار دارد و بر سه درجه است: اول انفصال
که شرط اتصال است. انفصال از کونین باشد بانفصال نظ- ر از هر دو و بانفصال
توقف و بانفصال مبالا از هر دو. دوم انفصال از ریت انفصالی که مذکور شد یعنی
مغرور نشرد بانفصالی که از ماسوی الله نموده است.

درجه سوم: انفصال از اتصال است و آن انفصال از شهرد مزاحمت اتصال
است زیرا تفاوت اتصال و انفصال محض در اسم و رسم است نه در علت برابری
اما قسم نهایت ده باب است: باب معرفت و تفاوت و تحقق و تلبیس و وجود
و تجرید و تفرید و جمع و توحید.

باب معرفت

خدای تعالی فرموده: و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض
من الدمع ماعرفوا من الحق (۲)
معرفت احاطه بعین شی است طوری که می شاید و سه درجه دارد و خلاق نیز در آن
سه فرقه اند:

درجه اول معرفت صفات است که اسامی آن بر سالت و شواهد آن در صیغه

(۱) و می ترساند خدای تعالی شمار ادر ارتکاب معاصی از خود . (آل عمران

رکوع ۱۱)

(۲) و چون شنیدند آنچه فرو فرستاده شده بر پیغمبر ببینی چشمهای ایشان

اشک میریزد به سبب آنچه شناخته از سخن راست . (پاره ۱۰)

وارد شده به تبصیر نور قائم در سر و طیب حیات عقل و حیات قلب به حسن نظر بین تعظیم و حسن اعتبار.

و این معرفت عامه است که عقد شرایط یقین و ایسته با آن است و دارای سه رکن میباشد: اول اثبات صفت با اسم آن است بدون تشبیه و نفی شبیه از آن بدون تعطیل و یأس از ادراک کنه آن و ابتغاء تاویل آن (۱)

درجه دوم معرفت ذات است با اسقاط تفریق بین صفات و ذات و این به نام جمع ثابت گردد و بمیدان فناء صفاء و بعلم بقا استکمال پذیرد و بعین جمع بلندی گیرد و این سه رکن است:

۱- ارسال صفات بر شواهد.

۲- ارسال و سایط بر مدارج.

۳- ارسال عبارات بره عالم و این معرفت خاصه ایست که از افق حقیقت میتابد. درجه سوم معرفت مستغرقه در محض تعریف که نه استدلال با آن رسیده مینواند و نه شاهد بران دلالت میکند و نه وسیله میبخشد و این بر سه رکن است: مشاهده قلوب و صعود از علم و مطالعه جمع. و این معرفت خاص الخاص است

باب فناء

خدای تعالی فرموده: کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذی الجلال و الاکرام (۲)

(۱) اشاره باین آیت کریمه است فاما الذین فی قلوبهم زیغ فنبعون ما نصابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویله و ما بعلم تاویله الا الله.

پس اما کسانی که در دل‌های ایشان کجی است پیروی میکنند آن آیت را که متشابه و معنی آن مشکل است از کتاب برای طلب فتنه و برای طلب تاویل آن بر وفق غرض شخصی خود

(۲) هر کس که بر زمین است فانی شود و باقی بماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی و بزرگی دادن است. (سوره الرحمن)

مقصد از فناء درین باب اضمحلال ماسر ای حق است و سه درجه دارد :
 درجه اول فنای معرفت در معرفت است و این فنای علمی است. دوم فنای عیان
 در معاین و این فنای جهداست. سوم فنای طلب در وجود و این فنای حق است.
 درجه دوم فنای شهود طلب است بر ای اسقاط آن. و فنای مشهود معرفت
 است بر ای اسقاط آن و فنای مشهود عیان است جهت اسقاط آن.
 درجه سوم فناء از شهود فناست و این فنای حق است چنانکه برق عین را
 شام باشد و بحر جمع را را کب و طریق بقاء را مالک.

باب بقاء

خدای تعالی فرموده: وما عند الله خیر و ابقى (۱) بقاء اسمی است بر ای آنکه قائم
 باقی بماند بعد از فناء شراهد و سقوط آن و سه درجه دارد: درجه اول بقای معلوم
 بعد از سقوط علم عیناً نه علماً.

درجه دوم بقای شهود است بعد از سقوط شهود و وجود نه فعلاً.
 درجه سوم بقایی که همیشه حق است با اسقاط کسیکه محو نیست.

باب تحقیق

خدای تعالی فرموده: (اولم تو من قال بلی و لیکن نیطمئن قلبی. (۲)

(۱) این در سوره قصص و هم در سوره شوری آمده و آنچه نزد خداست از
 نعیم آخرت بهتر است و پاینده تر (که بر ای مومنان عطا میشود)
 (۲) و قتیکه حضرت ابراهیم علیه السلام بحضور باریتعالی عرض میکنند که
 چگونه مرده را زنده میگردانی خدای تعالی میفرماید آیا تو ایمان نیاورده به آن
 گفت ایمان آورده ام لیکن میخوام که آرام گیرد دل من.

(سوره بقره کوع ۲)

باب تلبیس

خدای تعالی فرموده : *والبسنا علیهم ما یلبسون (۱)*
 تلبیس بمعنی مشتبه گردانیدن و پنهان کردن است و سه درجه دارد :
 اول تلبیس حق است به مخلوق بر اهل تفرقه یعنی اهل دنیا و اهل غفلت چنانکه
 حق را گذاشته دل را بزخارف دنیوی بندد چون مال و اسباب و جای و جایید ادو جنگ
 وجدال و انتقام بجنایات و انعام بطاعات و امثال اینها .
 دوم تلبیس اهل غیرت است یعنی اولیاء الله که وقت خود را بپوشانند تا کس
 نداند که بچه شغل مشغول اند و کشف و کرامت خود را مخفی دارند بنابراین کار
 و کسب کنند تا ظاهر آه-چو عوام نمایند یا خود را در نظرها مجنون و دیوانه
 نمایند و چنین طائفه کسانی هستند که حق تعالی در حق ایشان رحمت کرده و از
 نظر خلق ایشانرا پوشیده .
 الا ولیاء تحت قبایسی بعرفهم غیری مناسب حال شان است تلبیس سوم تلبیس اهل
 تمیکن است که خدای تعالی بر عالمیان رحمت کرده انبیاء علیهم السلام را که
 از جنس بنی بشرند برای ایشان پیغمبر فرستاده و اگر فرشته را پیغمبر برای
 شان میفرستاد نمیتوانستند از او استفاده کنند بلکه از او ترسیده رو بفرار
 مینهادند بعد از انبیاء جانشینان و خلفاء پیغمبران اند و متوجه اصلاح عوام اند
 تا از جاده حق متجاوز نگردند .

باب وجود

حضرت باری تعالی در چندین موضع قرآن کریم اطلاق وجود را بر ذات
 بی همتای خویش کرده چنانکه یکجا فرموده : *یجد الله غفوراً رحیماً* .
 و جای دیگر گفته : *و وجد الله عنده*
 و جای دیگر *(لوجد والله اباً رحیماً)* فرموده .

(۱) *و لوجعلناه ملکا لجعلناه رجلا و البسنا علیهم ما یلبسون* اگر ما فرشته را
 رسول میگردانیدیم نیز بصورت مردی میگردانیم .
 و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم آنچه بر خود پوشیده کرده اند احوال

و جود نام حقیقت شی را گویند و برای سه معنی آمده :
 اول و جرد علم لدنی که قطع میکند علوم شواهد را در صحت مکاشفه حق
 برایت. دوم وجود حق حقیقتی است که منقطع است از شایبه اشارت .
 سوم وجود مقام اضمحلال رسم و جود است باستغراق از لیت .

باب تجرید

خدایتعالی فرموده (فا خلع نعلک) (۱)

تجرید انخلاع از شهود شواهد است و سه درجه دارد: درجه اول تجرید
 عین کشف از کسب یقین .

درجه دوم عین جمع است در ادراک علم. درجه سوم تجرید خلاص است از تجرید شهود

باب تفرید

خدایتعالی فرموده: و يعلمون ان الله هو الحق المبین . (۲)

تفرید اسم است برای تخلیص اشارت بسوی حق پس اشاره بحق باز
 اشاره از حق ام - تفرید بسوی حق سه درجه دارد: تفرید قصد عطشاً.
 بعد از آن تفرید محبت قلباً باز تفرید شهود اتصالاً

اما تفرید اشاره بحق سه درجه دارد: تفرید اشاره بافتحاز از حیث ظهور و
 تفرید اشارت بسلوک از حیث مطالعه و تفرید اشارت بقبض از حیث غیرت
 و اما تفرید اشاره از حق عبارتست بانساط به بسط ظاهر که متضمن قبض خالص
 است برای هدایت و دعوت بسوی حق .

باب جمع

خدایتعالی فرموده: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی (۳)

(۱) خطاب بموسی علیه السلام است: بیرون کن پاپوش هایت را.

(۲) و میدانند که هر آئینه خدا اوست حق آشکار .

(۳) و نیفگندی تو ای محمد (آن مشت خاک را بروی ایشان) چون بیفگندی تو ولیکن

خدای تعالی بیفگند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید (سوره انفعل رکوع ۱۶)

جمع عبارتست از آنچه تفرقه را بر طرف و اشاره را قطع کند و انسان را از عالم آب و گل بسوی عالم روحانی بالا برد بعد از آن که از مقام تلوین گذشته مقام تمکین برای او ثابت شده باشد. و نیز از شهود تنویه و تنافی از احساس اعتلال و تنافی از شهود شهود خلاصی یافته باشد و بر سه درجه است:

جمع علم وجود جمع عین.

جمع علم عبارت از متلاشی گردیدن علوم شهود است در علم لدنی صرف. اما جمع وجود عبارت از متلاشی گردیدن نهایت اتصال است در عین وجود محضاً اما جمع عین عبارت از متلاشی گردیدن جمیع آنچه چیزهاست که اشارت در ذات حق آنرا نقل میدهد.

باید دانست که مقام جمع کناری از توحید و آخرین مقام سالک است.

باب توحید

خدایتعالی فرموده: شهد الله انه لا اله الا هو (۱) توحید عبارت است. از تنزیه او تعالی از حدث و علما برای تصحیح توحید سخنها گفته اند و محققین درین طریق اشاره ها نموده اند و توحید سه درجه دارد:

وجه اول توحید عامه و آن این است که بشو اهد صحت می پذیرد.

وجه دوم توحید خاصه و آن بحقایق ثابت میشود.

وجه سوم توحید قائم بقدم است و این توحید خاص المخاص است.

توحید اول شهادت است به لا اله الا الله وحده لا شریک له الاحد الصمد الذی

لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد. (۲)

(۱) گواهی داد خدایتعالی یعنی آشکارا ساخت که نیست معبود بر حق مگر

او (آل عمران)

(۲) نیست معبود بر حق جز خدای یگانه که مر او را شریک نیست یگانه بی نیاز است

که نژائیده کسی را و نه زائیده شده از کسی و نیست مر او را هم تا هیچ یکی.

این توحید ظاهر جلی است که نفی شرك بزرگت میکند و قبله بدان بر پاست و ذمه بدان واجب و مال و خون توسط آن مأمون گردد و دارالسلام از کفر به آن فرق شود و این توحید عامه است که بشواهد صحیح میگردد و شواهد همان رسالت و صنائع است که بشنیدن پذیرفتنش واجب میگردد و تبصیر او تعالی یافته میشود و بمشاهده این شواهد نشوونما میکند امان توحید دوم آنست که بحقایق ثابت میشود و آن توحید خاصه است و عبارتست از اسقاط اسباب ظاهر و صعود از منازل عقلی و گذشتن از استدلال یعنی نه در توحید دلیل خواهد و نه در توکل سبب و نه در نجات وسیله پس مشاهد باشد حکمت و علم از لی او تعالی را که چگونگی هر چیز را بموضعش وضع کرده و ظهورش را موقوف بوقت گردانیده پس موحدان معرفت علل را تحقیق کند بمسلك اسقاط حدوث راه رود این است توحید خاصه که بعلم ثناصحت می پذیرد و بعلم جمع صفا می شود و سالک را بسوی توحید ارباب جمع سوق میدهد.

اما توحید سوم توحید بیست که خدای جل جلاله اختصاص بخود داده . و برای طایفه از برگزیدگان مکشوف نموده و لی زبان شانرا از بیان آن لال ساخته و از آشکار ساختن عاجز گردانیده و آنانی که بآن اشاره میکنند هم محض اسقاط حدوث و اثبات قدم است زیرا این رمز درین توحید علمی است که آن توحید جز باسقاط آن صحیح نمیگردد. این است قطب و مرکز اشارت بر زبان علماء این طریق پس اگر بطور انشاء پر دازی بیان کنند و فصولی تحزیر نمایند عبارت شان سبب زیادت خفای آن گردد و صفت تولید نفور کند و شرح و بسط سبب ابهام و پیچیدگی شود چه این توحید بزبان و بیان راست نیاید بلکه مخصوص اهل ریاضت و ارباب احوال و مقامات است و اهل تعظیم بآن قصد کنند. و متکلمون در عین حال بآن اهتمام نمایند و عبارت و اشارت بآن راه ندارد.

زیرا تو حید از آنست که با اشارت و عبارت آید با بحیز و مکان گنجد و قتی راجع
بتو حید کسی از من پرسید باین سه بیت جوابش گفتم :

ما واحد الی الواحد من واحد اذ کل من واحد ه جاهد

تو حید من ینطق عن نعتہ عبارہ البطلها الی واحد

تو حیده آ یاه تو حیده

و نعت من ینعتہ لاحد

والله سبحانه و تعالی اعلم .

(ترجمه منازل السائرين بسه هفته بتاریخ دو شنبه ۲۹ برج اسد ۱۳۴۱ تمام شد

ایکاش شرحش نزد من میبود تا معضلات آن خوب حل میشد . بیتاب)

تذکار مختصری از آثار پیرهرات

محمد حسین بهروز

برای رباب تحقیق و اضع و متبعانرا لایح است که حضرت شیخ الاسلام حافظ ابواسمعیل عبدالله بن محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن مت و هومن اولاد ابویوب خالد بن زید الخزر جی بن کلیب بن ثعلبه بن عبدعوف بن غنم بن مالک بن نجار البدری (۳۹۶-۴۸۱) را آثار متعدد و مرء افیات متفرق در زبان عربی و فارسی زیاد بوده است که اکثر بالآخر گذشت زمان و ناسازگاری دور انزایل و باطل گر دیده اند و آنچه از آن بزرگوار موجود هم بوده یا از اثر قلت و کم پیدائی حیثیت عنقا یافته و بادر نتیجه استنساخ نادرست و پر از اغلاط کتاب و کثرت طباعت بدون تحقیق، آنقدر پر اشتباه و مخلوط گر دیده که نمیشود صحبتش را از ستم جدا کرد. بالنتیجه علاقمندان مکتب و پیروان مسلکش حتی در اقصیٰ معالیک دنیا بر آن شدند که نسخه های صحیح و قدیم آثار این شخصیت بزرگ را از هر گوشه و کنار جمع آوری کنند و در تحقیق و تصفیه آثار اصلی وی بپردازند تا باشد چنانکه شایسته شناخت مقام این مرد صاحب طریقت و مسلک است، از راه پی بردن به آثارش بر آن بر سند و میر فکرش را درک کنند.

از آثار خواجه آنچه معروفست و بوی نسبت شده :

انوار التحقیق، رساله آفرینش آدم و برگزیدن او، انیس المریدین، الهی نامه، الاربعین فی الصفات، پرده حجاب و حقیقت ایمان، رساله سوء الازدل جواب ازجان، زادا لعارفین، ذم علم الکام و اهله، صدمیدان، طبقات صوفیه، علل المقامات،

قلندر نامه، کتزالسالکین - کشف الاسرار، مناجات، کتاب الاسرار، منازل السائرين، مقولات، محبت نامه، نصیحت نامه، شمس المجالس، واردات، هفت حصار و گنج نامه میباشد که نمیتوان همه این آثار را بدون تحقیق به حضرت شیخ الاسلام پیر هرات نسبت داد و مال او دانست چه بعضی ازین هامقولاتی است که حضرت خواجه، انصار در مجالس اظهار کرده و بعداً از طرف یکی از شاگردان و علاقمندان وی جمع آوری و تدوین شده است و با اینکه معاقبین و پیروان مکتب و مسلک خواجه که خواسته اند بشیوه وی چیزی بنگارند بنا بر اظهار حضرت خواجه بین مردم و علاقمندان، آثار سایرین نیز همه و همه بوی منسوب گردیده است.

از آثار یکی تا کنون بنام حضرت خواجه عبدالله انصاری بطبع رسیده یکی انوار لتحقیق است که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری و ۱۸۹۵ عیسوی در بمبئی زیور طبع یافته، درین اثر جاجا اشعار و گفته های حافظ و سعدی نیز راه یافته است. کتاب صد میدان خواجه را آقای سرژ بورکوی شرق شناس معروف فرانسوی که یکی از ادرتمندان خاص خواجه است طبع کرده و هم علل المقامات وی را در سال ۱۳۳۴ تحت طبع و نشر داشته که یقیناً تا حال از طبع برآمده و نشر گردیده است. مناجات نامه خواجه در سال ۱۳۶۶ در تهران در کتابخانه بوذرجمهر چاپ شده است. بهمین وتیره قسمت بیشتری از آثار منشور شیوای ویرا که در آنها با خداوند گار خویش راز و نیاز میدارد با مناجات نامه اش ضمیمه صدپند لقمان و اندرز های بوذرجمهر و رباعیات ابوسعید ابو الخیر - کتابخانه علمی اسلامی در سال ۱۳۷۰ هجری قمری طبع نموده که علی بن طیفور (۱) بسطامی از سایر آثار شیخ آنرا انتخاب نموده. انوار لتحقیق که فوقاً از آن یاد کردیم نام داده است

(۱) باری این منتخبات علی بن طیفور بسطامی در شهر شیراز در سال ۱۳۹۱ با بعضی رسایل دیگر مانند: رباعیات شیخ ابوسعید و رسانه گمنام آقامیرزا محسن اردبیلی ملقب به عماد الفقراء متخلص، حالی طبع شده است.

همچنان مقداری از آثار منشور خواجه در مجموعه‌ای از اشعار که در ۱۲۸۴ در بمبئی بطبع رسیده است؛ نیز ضمیمه می‌باشد. در تهر آن نیز در سال ۱۳۰۷ سخنان پیر هرات را علی اصغر کتابفر و ش منتشر کرده است. در ترکیه نصابیح و مناجات خواجه بفرمایش معین الملک امیر تومان سفیر ایران در ترکیه بطبع رسیده است. مطبعه نو لکشور آثاری از وی را در مجموعه‌ای از اشعار در سال ۱۹۲۵ چاپ کرده است. چاپخانه ارمنیان هشت ساله پاریسی منسوب به حضرت خواجه را که عبارت از: رساله‌دل و جان، کنز السالکین، و اردات، قلندرنامه، هفت حصار، محبت‌نامه، مقولات والهی ناه باشد در سال ۱۳۲۹ طبع کرده است و به همین ویریه‌الهی نامه، مناجات مقالات و بعضی دیگر از رسائل خواجه در مطابع هند و ایران بصورت مکرر طبع گردیده است. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری نسخه‌ای از گنجنامه حین حکمت امیر حبیب‌الله خان بدست آمد. چون آن نسخه را ایگانه و ممتاز تلقی کردند بطلب آن همت گماشتند. بنابه سعی و کوشش سردار محمد عثمان خان در مطبعه اسلامیه سلیم پرس لاهور آنرا بفرمایش افغانستان طبع گردانیدند. بر علاوه منتخبی از سائر رسائل، رساله‌سوءال از دل جواب از جان خواجه بصورت اختصار و انتخاب طبع کرده‌اند که سطر اول تمهید گنج‌نامه با آغاز کتاب کنز السالکین یکرنگ است که ما آغاز و انجام آنرا جهت نمونه درج می‌کنیم:

آغاز: حمد بی حد الهی را و درود ببعده مرپاد شاهی را که برداست از دیده
دلهارمد و رفع السموات بغير عمد و بگترانید فرش ثم الستوی علی العرش و
بقدرت از فهم دور و جعل الظلمات و النور و بیاراست چهره صباح و هو الذی
ارسل الریاح.

انجام: خس و خاشاک پریشان مارابه آتش تشویر و خجالت سوخته مگردان
در گل ما آرایش کدورت است و در دل ما آرایش معرفت است بنور ابن آرایش
آن آرایش را از مسابر داشته گزدان یار حیم یار همان.

تمام شد کتاب گنجنامه من مصنفات حضرت ... ندیم بارگاہ حضرت باری
شیخ الاسلام شیخ ابو اسمعیل خواجه عبداللہ انصاری قدس سرہ العزیز .
آغاز رسالہ سوال از دل جواب از جان :

الحمد لله رب العالمين ... اما بعد این چند کلمه ایست از انفس متپیر که
حضرت ... ابو اسمعیل خواجه عبداللہ انصاری قدس سرہ العزیز کہ از کتب
و رسائل انتخاب نموده شد بر سبیل اختصار در نصایح و مواعظ و معارف ، قصه رفت
میان جان و دل روزیکہ نہ آب بود نہ گل نہ آدم نہ حواحق بود ناظر ہویدا ...
انجام : حضرت پیر ہرات قدس سرہ بنظام الملک نوشت کہ در رعایت د لها
کوش و عذر ہامینیوش و دین بدنیامفروش . نظام الملک در جواب نوشت کہ تا عمر
نظام است این نصیحت اور اتمام است .

کنز السالکین خواجه عبداللہ انصاری نیز در ہندوستان طبع گردیدہ است .
آغاز منازل السائرین : الحمد لله الواحد الاحد القيوم ، الصمد الطيف القريب
المهيمن السميع المجيب الذي اصطر سراير العارفين كرايم الكلم من غمايم الحكم
والاح لهم لرايح القدم في صفائح العدم و دلهم على اقرب السبل الى المنهج الاول ...
و بعد فان جماعت من الراغبين في الوقوف على منازل السائرین الى الحق عزاسمه
من الفقراء من اصل .
انجام ہمین کتاب : و تداجت فی سالف الازمان سايلا سألني عن توحيد الصوفيه
بهذه القوافي الثلث .

ماو احد الو احد من واحد	اذ كل من وحده جاهد
توحيد من ينطق عن نعمه	عاريه ابطالها الواحد
توحيد رياه توحيد	و نعت من ينعتة الا احد

قد فرغ من كتابت هذا الكتاب الشريف العبد ... محمد بن جمال الدين
النجاري غفر له ... (۸۶۸)

آغاز تسنیم المقربین :

بحمدك حمدك يا من شرح الصدور الادر الك مناهج منازل السائرین بحقك نحققك

یا من اللفظ الطبور الاظهار مدارج معارج الطایرین اما بعد چون انوار لطف و عنایت از لی و آثار فضل و فیض

انجام : و کاتب فقیر ضعیف را از خاطر شریف فرو نگذارند و در مکان اجابت بدعای خیر یاد دارند ختم الله لنا و لکم بالحسن و الحسنی .
از جمله سایر آثار خواجه انوارا لتحقیق ، منازل السائیرین ، مناجات ، انیس المریدین ، طبقات صوفیه ، کتا اسرار ، راد العارفین ، الهی نامه ، نصیحت ، و شمس المجالس ر الزآقای بر اون و اته دبدده و نسخه هایی از آنها را در دست داشته اند . ایوانوف بر علاوه آثار فوق الذکر ، کتوز السالکین ر انیز نام میبرد و یاد آوری میکند که در ایشاتیک سر ساینتی بنگال تحت ۱۱۵۸ قید است . همچنین عبدالقادر سرفراز در فهرست کتب خطی عربی - اردو و فارسی کتابخانه یونیورسیتی بمبئی تحت عنوان مجموعه رسایل خواجه عبدالله انصاری در ص ۱۳۸ خود آثاری را معرفی میکند که مختصرا از آنها تذکر میدهیم .

۱ - صدمیدان - درین کتاب که بین آشنایی و دوستداری هزار مقام قایل شده است بین آگاهی و گستاخی را نیز هزار منزل میخواند بدین عبارت :
از آشنایی تا دوستداری هزار مقام است و از آگاهی تا به گستاخی هزار منزل است و این جمله بر صد میدان زاده آمد و الله المستعان . .
میدان اول کتاب توبه - میدان دوم مروت میدان پنجم ارادت و میدان صدم بقاء است .
پایان کتاب چنین ختم شده است :

تمام شد صد میدان از مصنفات قدیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری
قدس سره .

۲ - و اردت - چنین آغاز میگردد : الحمد لله رب العالمین و الصلوات علی محمد و اله اجمعین اما بعد بدانکه اول چیزیکه بر سالتک واجبست اعتقاد اهل حقیقت .

۳ - کنز السالکین -

آغاز: حمد بی حد الهی را و ثنای بیعد پادشاهی را که برداشت از دیده دل ها
و مدور فع السموات بغير عمد... اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله سایر بلاد الله
المحتاج الى الله الباری عبد الله انصاری. بیت:

نام این کر دم کنز السالکین زانکه سالک را بود رشدی ازین
از نسخه کنز السالکین یکی هم در کتابخانه عمومی معارف تهر آن تحت شماره
۲۱۹ قید است که آغازش بانسخه یونیورسیتی بمبئی تفاوت دارد زیرا آغاز آنرا
چنین نگاشته اند:

دل در کسار حق میکند نظرها کس در راه تو می بینم خطرها
جملگی این رساله بر شش باب شد حواله: باب اول در مقالات عقل و عشق
باب دوم در مباحثه شب و روز باب سوم در بیان قضا و قدر - باب چهارم در عنایت
رحمن باب پنجم در حق درویشان مجازی و حقیقی باب ششم در غرور و جوانی.
۴- پرده حجاب حقیقت ایمان: - در عالم معنی توبه برای مو من شاهد
انقد خلق الانسان فی احسن التقویم.

شیخ الاسلام پیرهرات این اثر را چنین آغاز میکند: الحمد لله رب العالمین
والصلواته علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین. این مختصر بست از مقولات
قد و المحققین زبده العارفین مقبول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
رحمته الله علیه. بدانکه خدای تعالی این جهان را محل اسرار گردانید.
انجام: آلهی حجابها از راه بردار ما را و امگذار بر حمتک یا عزیز یا غفار.
۵- رساله سوءال از دل جواب از جان:

آغاز: الحمد لله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین
چنین میگوید مولف این رساله ندیم حضرت باری تعالی خواجه عبد الله انصاری
قدس سره که دل از جان پرسید: که اول این کار چیست و آخر این کار چیست
و ثمره این کار چیست جان جراب داد که اول این کار فناست و آخر این کار بقاست.

۶- آلهی نامه :

آغازش را چنین مینگارند: الحمد لله رب العالمین والصلواته علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین . ای کریمی که بخشنده عطائی و ای حکیمی که پوشنده خطائی .

۷- قلندر نامه :

آغاز: سپاس و ستایش مر خداوند گاری را که آفرید گار زمین و زمان است .

۸- محبت نامه :

آغاز: الحمد لله علی نعمایه والصلواته علی نعمایه والصلواته علی خیر خلقه محمد . اله قال الشیخ الامام عبدالله بن جابر الانصاری رحمه الله علیه آنچه عبارت و اشارت است از تفرقه و حکایت است و آنچه جمع است از و رای نطق و سمع است .

انجام: ماننده منصور انا الحق گویان - در هر کنجی هزار سر بر سر دارم ابو اب این کتاب بیست و هشت است که بیشتر ابو اب آن با ابواب منازل السائرین یکی است و این در منازل السائرین صد باب مندرج است ، ابواب محبت نامه قرآنی است : مساهرت ، عتاب ، ذکر ، بکا ، طلب ، محبت ، شکر ، غیرت ، رفا ، عشق ، محنت ، انبساط ، انس ، قرب ، تجرید ، جنون ، مرید و مراد ، طامات ، فقر ، فی الجمع التفرقه ، فی قولهم انانیت ، مشاهده ، تجلی ، طوابع ، وجد ، غلیان و توحید .

این مجموعه آثار که تحت نمبر ۳۸ مربوط کتابخانه پرنیور سنتی نمیی میباشد نسخه ایست که بخط نسخ کتابت گردیده و آنرا موربانه خورده و ای تاریخ کتابت و اسم کاتب ندارد رنگ کاغذ آن حنائی و قطعش ۱۰×۸ و ۷×۵ و ۳ میباشد و در هر ص ۲۵ سطر دارد .

نسخه ای هم از ذم الکلام و اهله و زاده العارفین در بر تش موزیم موجود است . همچنین نسخه هائی از آلهی نامه و مناجات شیخ در کتابخانه های انگلستان و بعضی ممالک دیگر موجود است که قابل توجه و اعتنا میباشد .

در باره کتاب ذم الکلام حضرت خواجه ، صاحب کشف الظنون حاجی خلیفه در ستون ۸۲۸ جلد اول مینگار د:

ذم الکلام لابی اسمعیل عبدالله بن محمد الانصاری الهروی المعروف به شیخ الاسلام المتوفی ۴۸۱ و انتقام الامان بر هان الدین ابراهیم من عمر البقاء سی المفسر حین سمع من الشیخ شهاب الدین بن حجر الحافظ العسقلانی بالقاهره فی شهر رمضان ۸۴۶ و سماه احسن الکلام و متخبه الکبیر و متخبه الصغیر کلامه ذکره ابن حجر فی الجمع .

در فهرست کتابخانه رضویه بیک تفسیر عرفانی فارسی خواجه - ع - عبدالله انصاری قید گردیده است که در آن از اشعار سنائی غزوی مثالها موجود میباشد. همچنین قسمتی ازین تفسیر به کتابخانه سپهسالار نیز موجود میباشد که ابن یوسف شیرازی آنرا بیک از شاگردان حضرت خواجه نسبت میکند و بحق نه باید این اثر که آثار سنائی را دارد از خواجه باشد ولی محض اینکه مقدار زیادی از اقوال و گفتار حضرت شیخ الاسلام پیر هرات در آن ذکر گردیده است مر جب شده است که آنرا منسوب به شیخ بدانند .

در کتابخانه آقای سید محمد مشکوة که فعلا همه مخطوطاتش به کتابخانه دانشگاه تهران اهدا شده است نسخه ای از آثار خواجه موجود است که با سایر آثار شناخته شده حضرت شیخ السلام فرق دارد و آغاز آن چنین است:

بسم الله الحمد لله رب العالمین... چنین گوید مصنف هذه التحفة بعبارة الطرفة:
المحتاج الى الباری... عبدالله انصاری بدانکه پیری کردن معلمی است از غیب خبر دادن منجمی است .

انجام :- خداوندی و کار خداوندان کنی . سبب خانه و حده لا شریک له که یار را که گوید که چنین کنی یا چنان کنی ... پس ختم رساله را من بدعا زبرا که دعا بمدعا خوش باشد .

در پایان باید متذکر شد که کتبی در کتابخانه این جانب محفوظ و موجود است که بر علاوه چند رساله، سه فایده دور رساله حضرت خواجه عبدالله انصاری را نیز در بر دارد که عبارت از کتاب نجات اسرایی و فصلی از رساله مناجات و مقالات و یا الهی نامه او میباشد. این کتاب که شامل چند جزو است در سال ۹۹۴ بدست سلطان علی کتابت آن انجام شده است شیوه خط و طرز نگارش آن طور است که اگر سینه واضح کتابت آن موجود نمیبود بیننده یقیناً زمان تحریر آنرا خیلی پیشتر از زمان کتابت تعیین میکرد چه شیوه نگارش آن زیاد به شیوه کتب و آثار اوایل قرن هشت و اوایل قرن هفت است رساله اول این کتاب که خود از سایل نادر است رساله فتویه نور الله الحسینی مشهور بمیر شیروانی است که آنرا با سمی عضد الدوله الباهره معز السلطنه القاهره اعظم خوانین بین الانام در ۲۵ ص هر ص ۱۵ سطر قالیف کرده است.

کتاب دوم نزهته الارواح میر حسینی سادات است که بعین خط در ۱۴۹ ص کتابت آن انجام شده است رسایل سرم و چهارم از آثار خواجه عبدالله است که فوقاً از آن یاد کردیم.

این دور رساله جملاً در ۲۹ ص هر ص ۱۵ سطر بخط و کتابت رسایل فتویه و نزهته الارواح اكمال شده است.

از جمله سایر آثار خواجه منزل السائرین وی که تقریباً در اخیر عمرش تألیف گردیده است و تقریباً بیست سال بعد از صد میدان بمیدان آمده بیشتر طرف توجه علمای صوفیه و غیره قرار گرفته شرح متعددی بر آن نگاشته اند که عبارت از شرح شیخ کمال الدین کاشانی (۷۳۱) شرح عبدالرزاق کاشی (۷۳۶) موصوف نسخه ای از منار را در دست داشته که از نظر شخص خواجه عبدالله گزارش یافته اجازه نامه ای بخط خویش در سال ۴۷۵ در آن نوشته بوده است شرح محمود بن محمد اگزینی بنام تنزل السائرین سال ۷۴۳ شرح شمس الدین ابو عبدالله محمد

بن ابی بکر بن قیوم جوزیه دمشقی حنبلی بنام مدارج السالکین بین ابانک نعبد و ابانک نستعین (۶۹۱-۷۶۱) است. همچنین بعضی از پیروان ابن عربی و ابن تیمیه نیز شرحی بر آن نگاشته اند.

یکی از شرحهای عمده ابن اثر همانا شرح شمس الدین محمد بن محمد بن محمد طاهری القاضی التباد گانی طوسی است که بزبان فارسی آنرا قبل از ۸۹۱ بنام تسنیم المقر بین نگاشته است و نسخه عالی از آن که کتابتش خلیفه نزد یکت و حتی بزبان مؤلف میباشد در کتابخانه مطبوعات موجود است که در یک جلد به تعقیب منازل السائرین شیخ الاسلام در ۳۶۶ ص در هر ص ۲۳ سطر نگارش یافته است. تاریخ کتابت اصل نسخه منازل السائرین ۸۶۸ است که آنرا العبد الفقیر الضعیف ناظر ولی رحمت رب الطایف محمود بن جمال الدین... الجاری در اواخر جمادی الاخر کتابت کرده است این نسخه در ۹۸ ص در هر ص ۱۳ سطر نگارش یافته است. نسخه دیگری هم ازین شرح در کتابخانه بانکی پورم موجود است که قید شماره ۱۳۹۹ آمده است و در حدود قرن ۱۲ هجری قمری کتابت آن صورت گرفته است همچنین یک نسخه عمده از منازل السائرین که در سال ۸۹۳ کتابت آن تکمیل نموده در کتابخانه بانکی پورم موجود است که تحت نمبر ۱۳۸۳ قید میباشد. نسخه دیگری که در ۱۱۰۰ کتابت شده و در تحت ۱۳۸۴ قید میباشد نیز در همین کتابخانه میباشد در کتابخانه بهادر مولوی خدا بخش خان که فهرست خود را بنام محبوب الباب فی تعریف الکتب و السکتب تدوین کرده نسخه از منازل السائرین که در سال ۱۰۴۵ کتابت شده نیز موجود بوده است برای نمونه از کتاب منازل و شرح فارسی آن که بدست شمس الدین التباد گانی طوسی انجام یافته است آغاز و انجام هر دو کتاب را ذیلاً نقل میکنیم:

درین کتب به خط و کتابت دیگر رساله جدا گانه در ۱۶ ص در موضوع توبه نگارش یافته است که آغاز رساله موجود نمیشد بناء مؤلف آن شناخته نشد این رساله را مؤلف خواسته است بشیوه نگارش حضرت خواجه تحریر کند

ولی آنقدرها موفق نبوده است این چند کلمه بصورت نمونه درج شد .
 و توبه چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن نداند توبه نجات مر دانست ..
 و پرورش جان است و پله آخرتست و تخم موعدت است و راحت روح است و سرور
 موعمن است و شفای درد گناهانست و مرهم ریش درد مندان است و حبل
 افتادگان است و دلیل گم شدگانست و نور بصیرت روندگان است و مفتاح سمع
 مستمعان است و صدق نطق ناطقان است و قدم استقامت مقیمانست و استراحت
 خوف خایفانست و مبشر امید را جیان است ...

در پایان این مقالت مختصراً با این چند نکته گفتار حضرت خواجه که باعصر
 وزمان فعلی مانند کر آنها خیلی وفق دارد خاتمه بخشیده بروح پرفتح آن را در مد
 بز رگوار تهنیت و دعایم یفرستیم .

ااهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود زبراکه از تو همه نیک آید و از عبدالله
 همه بد . آلهی اگر کار بگفتار است بر سر همه تاجم و اگر بگردار است به پشه و مور
 محتاجم ... دارفته و دوست یافته پادشاهیست ولی بیدوست بودن گمراهیست .
 دست و پای عبدالله بخام بسته ، به که باحام نشسته چنان نمای که باشی یا چنان باش
 که نمایی ... اگر بروی آب روی خسی باشی و اگر در هوا پری مگسی باشی
 دل بدست آرتا کسی باشی ، نماز بسیار که دن کار بیوه زنان است ، و روزه داشتن
 صرفه نان است ، و حج گزار دن نما شا کردن جهان است ، دل بدست آوردن
 کار شیر مردان است .

اگر در ظلمتی اینک سراجت	حساب امروز کن فردا چه حاجت
هم اکنون حکم من کل علیها	سنانند از تو این تاج او اجت
کنون از حق فراغت مینمایی	بگور آیی بدانی احتیاجت
ترا پرهیز باید چند گاهی	که فاسد گشت از عصیان مزاجت
گشادی در فساد افکن ز توبه	که چون فردا شود بینی رواجت

زرنج فسق دق ای پیر انصار

مگر فضل خدا باشد علاجت

۲۰
 ۵۰
 ۱۵
 ۱۰
 ۱۱۵
 ۵۰
 ۲۵
 ۵۵
 ۱۵

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**